
زن در اسلام
انّما النّساء شقائق الرّجال
مؤلف: محمد قطب
مترجم: عبد الباسط عیسی زاده

"رد شبهات ملحدین"

islamway1434

no_atheism

no_atheism

aparat.com/asteira

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ﴾

(آل عمران: ۷)

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری (و انحرافی) وجود دارد برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند»

زن در اسلام

امروزه در شرق غوغای بزرگی به نام حقوق زن و درخواست ایجاد برابری کامل میان زن و مرد برپا شده است! در میان این غوغا که شبیه تب [مسری و واگیردار] است، برخی از زنان و مردان درباره‌ی اسلام شروع به هذیان‌گفتن کرده‌اند. گروهی از آنان با هدف گرفتارکردن دیگران ادعا می‌کنند که اسلام در همه‌ی امور زنان و مردان را برابر می‌داند. گروهی نیز به علت بی‌اطلاعی یا غفلت از حقیقت اسلام، می‌گویند: اسلام دشمن زن است و او را در جایگاهی شبیه جایگاه حیوان و فقط به عنوان ابزاری برای لذت مرد و تولید نسل قرار داده است. بنابراین، از دیدگاه اسلام زن تابع مرد است؛ به گونه‌ای که مرد در همه‌ی امور بر زن چیرگی، تسلط و برتری دارد. متأسفانه هیچ‌کدام از این دو گروه به جایگاه حقیقی زن در اسلام پی نبرده‌اند یا از آن اطلاع دارند، اما با هدف فتنه‌انگیزی و ترویج فساد در جامعه، حقیقت را با باطل می‌آمیزند تا زمینه را برای سوء استفاده کسانی فراهم کنند که می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند.

قبل از بیان وضعیت و جایگاه حقیقی زن در اسلام شایسته است نگاهی گذرا به موضوع زن در اروپا بیندازیم. زیرا این امر منشأ فتنه‌ای‌ست که شرق با تقلید و پیروی کورکورانه از اروپاییان بدان دچار شده است.

***

زن در اروپا و سراسر جهان به عنوان موجودی بی‌ارزش به حال خود رها شده بود و کسی، او را انسان به شمار نمی‌آورد. دانشمندان و فلاسفه درباره‌ی آن بحث و جدل می‌کردند که آیا زن روح دارد یا خیر؟ و چنانچه داشته باشد آیا آن روح، انسانی است یا حیوانی؟! با فرض داشتن روح انسانی، آیا وضعیت اجتماعی و انسانی‌اش در مقایسه با مرد، همان وضعیت بردگان است یا جایگاهی بالاتر از آن‌ها دارد؟

حتی در دوره‌های کوتاهی که زن در یونان یا امپراطوری روم دارای جایگاه اجتماعی والایی بود، باید دانست وضعیت همه‌ی زنان این‌گونه نبود. بلکه این امر فقط به تعداد محدودی از زنان که جایگاه خانوادگی والایی داشتند یا زنان پایتخت ختم می‌شد که زینت محافل و یکی از ابزارهای خوش‌گذرانی و رفاه ثروتمندانی بودند که بر آراستن آن‌ها برای فخرفروشی بر دیگران تأکید داشتند. اما هرگز به عنوان انسان‌های شایسته‌ی تقدیر و احترام با هدف بزرگداشت جایگاه انسانی‌شان و صرف‌نظر از شهوت‌های مورد علاقه‌ی مرد به آن‌ها نمی‌نگریستند. در دوره‌های بردگی و فئودالیسم در اروپا این وضعیت هم‌چنان ادامه داشت و زن در جهالت و نادانی به سر می‌برد. گاهی جهت رفاه و خوش‌گذرانی مردان در ناز و نعمت به سر می‌برد و گاهی نیز مانند حیواناتی که می‌خورند، می‌نوشند، بار می‌برند، زاد و ولد می‌کنند و شب و روز کار می‌کنند، به حال خود رها می‌شد.

سرشت و طبیعت انسان اروپایی در طول تاریخ این‌گونه خودخواه، خشک و بی‌روح و از سخاوت و بخشندگی دور بوده و از قدم‌نهادن به جایگاه والای جوانمردی (که برایش هزینه و سختی به بار آورد و برایش نفع مادی

کوتاه‌مدت در برنداشته باشد) خودداری کرده است. اما وضعیت اقتصادی دوره‌های بردگی و فئودالیسم و بلوک‌بندی به وجود آمده در آن دو دوره، در محیط کار کشاورزی به طور طبیعی ایجاب می‌کرد که مرد تأمین هزینه‌های زندگی زن را به عهده بگیرد. علاوه بر این زن در خانه، در زمینه‌ی صنایع دستی ساده‌ی متناسب با اقتصاد کشاورزی فعالیت و هزینه‌ی زندگی خود را تأمین می‌نمود!

اما انقلاب صنعتی همه‌ی اوضاع و ساختارهای روستا و شهر را دگرگون کرد و با استخدام زنان و کودکان در کارخانه‌ها و انتقال کارگران از محیط روستا که براساس همکاری و تعاون برپا شده بود (به شهرها) که در آن مردم یکدیگر را نمی‌شناختند نظام خانواده را به طور کلی نابود کرد؛ شهرهایی که هیچ‌کس مسئولیت و سرپرستی فرد دیگری را به عهده نمی‌گیرد، بلکه هرکس به فکر کار و لذت خویش است و جایی‌ست که به آسانی می‌توان از راه نامشروع به ارضای شهوت جنسی پرداخت. در نتیجه تمایل به ازدواج و زیر بار مسئولیت خانواده رفتن بسیار کاهش می‌یابد یا حداقل چندین سال به تأخیر می‌افتد.[۱]

در این‌جا هدف ما این نیست که تاریخ اروپا را مورد بحث قرار دهیم، بلکه فقط عواملی را که در زندگی زن در اروپا تأثیرگذار بودند بررسی خواهیم کرد.

گفتیم که انقلاب صنعتی باعث استخدام زنان و کودکان شد. در نتیجه روابط خانوادگی و نظام آن را نابود کرد. اما در این میان، زن در زمینه‌ی فعالیت، کرامت انسانی و نیازهای روحی و روانی‌اش بیشترین هزینه را پرداخت. مرد از یک سو از به عهده‌گرفتن بار مسئولیت و هزینه‌های زندگی‌اش امتناع می‌ورزید و از سوی دیگر حتی اگر آن زن، همسر یا فرزندانی داشت بازهم برای تأمین هزینه‌های زندگی‌اش او را وادار به کار می‌کرد. از سوی دیگر کارفرماها به بدترین شیوه از آن‌ها سوء استفاده و آنان را وادار به انجام چندین ساعت کار می‌کردند. اما در مقابل به آنان دست‌مزدی کمتر از دست‌مزد مردانی می‌پرداختند که همان میزان کار را در همان کارخانه انجام می‌دادند. نیازی نیست که بپرسیم چرا وضعیت زن در اروپا چنین بود. زیرا همگان می‌دانند که مردم اروپا خشک، بی‌روح و ملال‌آورند و به کرامت و ارزش ذاتی انسان اعتقادی ندارند و چنانچه بتوانند کار بدی کنند که از عواقبش در امان باشند هرگز به سوی اعمال نیک گام نمی‌نهند.

آری! این عادت آن‌ها در طول تاریخ گذشته و معاصر بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود، مگر آن که خداوند به آن‌ها هدایت و عزت عطا فرماید.

۱- طرفداران اندیشه‌ی مادی و تفسیر اقتصادی تاریخ معتقدند که شرایط اقتصادی تنها عاملی است که در وضعیت و ساختار اجتماعی و روابط میان انسان‌ها تأثیرگذار است. کسی نمی‌تواند تأثیر عامل اقتصادی در زندگی انسان را انکار کند. اما با قاطعیت می‌گوییم که اقتصاد تنها عامل تأثیرگذار در روابط اجتماعی انسان‌ها نیست و نمی‌تواند به طور مطلق افکار، احساسات و رفتار انسان را جهت دهد. بلکه در زندگی اروپایی بدان علت تا این حد تدثیرگذار بوده که زندگی آن‌ها خالی از باورها و ارزش‌های والا بود تا احساسات آن‌ها را به جایگاه بالاتری سوق دهد و روان را پاک و روابط اقتصادی را براساس اصول انسانی برپا کند. اگر مانند جهان اسلام در اروپا نیز این اعتقاد و باور وجود داشت حداقل می‌توانست از شدت جبر اقتصادی بکاهد و مردم را [تا حدودی] از قید و بند آن رها کند.

جای تعجب نیست که آن‌ها از زنان و کودکان (که هردو از نظر پایگاه اجتماعی ضعیف بودند) این‌گونه سوء استفاده می‌کنند. زیرا تنها نیرویی که می‌تواند انسان را از این وحشی‌گری و بی‌بندوباری نجات دهد همان ضمیر روشن و وجدان پاک است. اما باید از خود پرسید، چه زمانی اروپا وجدان پاک و ضمیر روشنی داشته است؟!

با این وجود، در میان آن‌ها انسان‌هایی با وجدانی بیدار به وجود آمدند که تحمل چنین ظلمی را نداشتند. در نتیجه به دفاع از کودکان مظلوم برآمدند. آری! آن‌ها فقط از حقوق کودکان سخن می‌گفتند. مصلحان اجتماعی کار کودکان و وادارکردن آن‌ها به انجام فعالیت‌هایی که ساختار بدنی ضعیف و ناتوانشان قادر به انجام آن نبود و کم‌بودن دست‌مزد آنان در مقایسه با تلاش فراوان و دشوارشان را محکوم کردند. سرانجام بیانیه‌ها و اعتراض‌ها به نتیجه رسید و کم کم سن کار و میزان دست‌مزدها افزایش و تعداد ساعت‌های کار کاهش یافت.

اما زنان هیچ مدافع و یاوری نداشتند. کمک به زنان جهت دست‌یافتن به حقوق‌شان به مقداری عاطفه نیاز داشت که اروپا فاقد آن بود! به همین سبب زنان هم‌چنان در رنج و عذاب کارکردن (که وجودشان را کم کم از بین می‌برد، اما برای تأمین نیازهای زندگی‌شان مجبور به انجام آن بودند) باقی ماندند و هنوز هم علی‌رغم تساوی کار و فعالیت‌شان با مردان، در مقایسه با آن‌ها دست‌مزد کمتری دریافت می‌کردند.

جنگ جهانی اول روی داد و حدود ده میلیون اروپایی و آمریکایی کشته شدند و زنان با تلخی این بحران روبرو و میلیون‌ها نفر از آن‌ها بی‌سرپرست شدند. زیرا شوهرانشان یا در جنگ کشته و یا معلول شدند یا به علت فشار روانی ناشی از جنگ یا بمب‌های شیمیایی به بیماری‌های روحی روانی مبتلا شدند و یا پس از چندین سال تحمل جنگ و اسارت می‌خواستند از لذت‌های مادی لذت ببرند و به تمدد و راحتی اعصاب بپردازند و دیگر نمی‌خواستند ازدواج کنند و بار مسئولیت مادی و اجتماعی خانواده را به عهده بگیرند.

از سوی دیگر نیروی کار مردان برای اداره‌ی کارخانه‌ها جهت بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ کافی نبود. به همین دلیل زنان باید کار می‌کردند. در غیر این صورت خودشان و افراد تحت سرپرستی‌شان اعم از سالخوردگان و کودکان دچار فقر و گرسنگی می‌شدند. هم‌چنین مجبور بودند که ارزش‌های اخلاقی را نادیده بگیرند. زیرا اخلاق مانع دست‌یافتن آن‌ها به روزی و رفاه می‌شد. کارفرما و کارمندانش فقط نیروی کار نمی‌خواستند، آن‌ها در جستجوی فرصتی برای سوء استفاده از زنان بودند، فرض کنید پرنده‌ای از شدت گرسنگی از آسمان بر مقداری دانه فرود می‌آید تا آن‌ها را بخورد، چه چیزی مانع شکار او توسط شکارچی می‌شود؟ شاید وجدان یا اخلاق از چنین کاری جلوگیری کند! حال اگر (به علت وجود ضرورت) زنانی وجود داشته باشند که برای به دست‌آوردن شغل، خود را در اختیار دیگران قرار دهند، قطعاً در چنین حالتی فرصت اشتغال برای سایر زنان که می‌خواهند عفت خود را حفظ کنند، از دست خواهد رفت.

قضیه فقط گرسنگی و نیاز به غذا نبود، بلکه نیاز جنسی نیز یک نیاز طبیعی انسانی است که باید اشباع شود. حتی اگر همه‌ی مردانی که پس از جنگ زنده مانده بودند، ازدواج می‌کردند، به علت کاسته‌شدن از تعدادشان در جنگ در مقایسه با زنان، دیگر زنان نمی‌توانستند نیاز طبیعی‌شان را تأمین کنند. باورها و دین اروپاییان مانند اسلام برای چنین حالتی راه حلی مانند تعدد زوجات قرار نداده بود. به همین دلیل زنان ناچار بودند، خواسته یا ناخواسته برای به دست‌آوردن غذا و ارضای شهوت دچار سقوط و انحراف شوند و بدین‌وسیله شهوت و میل خود نسبت به لباس‌های فاخر و گران‌بها، لوازم آرایشی و سایر نیازهایشان را ارضا کنند.

زنان به سوی سرنوشت محتوم‌شان به پیش رفتند، خود را در اختیار مردان قرار دادند، در کارخانه‌ها و شرکت‌های تجاری به کار و فعالیت مشغول شدند و نیازهایشان را به شیوه‌های مختلف تأمین کردند. اما قضیه و مسأله‌ی زن شدت بیشتری یافت. کارفرماها از نیاز زنان به کارکردن سوء استفاده کردند و هم‌چنان به رفتار ظالمانه با آنان (با وجود تضاد آن با عقل و وجدان انسانی) ادامه دادند. به‌همین دلیل هنوز هم زنان در میزان کار مساوی با مردان حقوقی کمتر از آنان دریافت می‌کردند.

به همین دلیل چاره‌ای جز قیام و شورش نداشتند؛ شورشی سرکش که ظلم سالیان گذشته و نسل‌های فراوان را درهم شکند. دیگر چه چیزی برای زن باقی مانده بود؟ او همه‌ی وجود، غرور و زن‌بودنش را از دست داده و از نیاز طبیعی‌اش به خانواده و فرزندانی (که وجود خودش را در میان آن‌ها احساس کند و زندگی‌شان را به زندگی‌اش پیوند دهد تا احساس خوش‌بختی و شخصیت کند) محروم شده بود. آیا نمی‌بایست در مقابل این امر، حداقل حق طبیعی و بدیهی‌اش یعنی برابری دست‌مزد با مردان را به دست آورد؟

مرد سرکش اروپایی به آسانی از غرورش دست برنداشت، بلکه واضح‌تر بگوییم به سادگی از خودخواهی و تکبری که بدان عادت گرفته بود، عقب ننشست. به‌همین دلیل به ناچار جدال و ستیز شدت یافت و از همه‌ی ابزارها در این راه استفاده شد.

زنان شروع به اعتصاب و تظاهرات کردند و در مجامع و محافل عمومی علیه ظلم مردان به ایراد سخنرانی پرداختند. هم‌چنین در دفاع از حقوق خود اقدام به نگارش مقالاتی در روزنامه‌ها کردند. آنگاه دریافتند که برای خشکاندن سرچشمه‌ی ظلم و بی‌داد باید در قانون‌گذاری مشارکت کنند. پس ابتدا خواستار داشتن حق رأی‌دادن شدند و سپس حق‌داشتن نماینده در پارلمان را مطرح کردند و پس از مبارزات طولانی بدان دست یافتند و از آن‌جا که زنان مانند مردان کار و فعالیت می‌کردند، به همان شیوه‌ی مردان به تحصیل و آموزش پرداختند. نتیجه‌ی منطقی این امر این بود که از آن‌جا که هردو یک مسیر را پیموده و یک نوع آموزش را طی کرده‌اند مانند مردان به استخدام دولت درآیند.

آری! این جریان «مبارزه زنان جهت دست‌یابی به حقوق‌شان» در اروپا بود؛ جریانی سلسله‌وار که هر مرحله‌ی آن، بدون توجه به خواست و اراده مردان و زنان ضرورتاً به مرحله‌ی دیگری منتهی می‌شد. زیرا در این جامعه‌ی پَست و سقوط کرده که زمام امورش را از دست داده بود، دیگر زنان اختیار امور خود را نداشتند.[۲]

با این وجود ممکن است تعجب کنید که هنوز هم در انگلستان (مهد دمکراسی در جهان) علی‌رغم این که در مجلس عوام، نمایندگان زن محترمی وجود دارند، دست‌مزد زنان کارمند دولت از مردان هم‌طرازشان کمتر است!

***

در این‌جا بهتر است دوباره به بررسی وضعیت زن در اسلام بپردازیم تا بدانیم آیا وضعیت تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، اعتقادی و قانونی ما چنین وضع دشواری را برای زن به وجود آورده است که مانند شرایط زنان غربی آن را به مسأله‌ای تبدیل کند تا برای رسیدن به حقوق‌شان مبارزه کنند یا فقط شهوت تقلید و پیروی محض و بردگی و بندگی پنهان برای غرب است که مانع دیدن حقیقت امور با چشمان خودمان شده است و سر و صدای ساختگی این سرسپردگان غرب در کنفرانس‌های زنان فضا را از فریادهای خالی از حقیقت پر کرده است.

یکی از امور بدیهی در اسلام که نیاز به بازگویی ندارد این است که از دیدگاه اسلام، زن یک انسانِ دارای روح انسانی از نوع همان روحی است که مرد آن را داراست. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِي خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً کَثِیراً وَ نِسَاءً﴾ (النساء: ۱)

«ای مردم! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی را (بر روی زمین) پراکنده کرد».

بنابراین، زن و مرد از نظر اصل، پیدایش و سرنوشت با یک‌دیگر کاملاً یکسان‌اند و وجود انسانی آن دو کاملاً با یک‌دیگر برابر است که در همه‌ی حقوق مرتبط با هستی انسان، باهم برابرند. پس احترام به جان، ناموس، مال و کرامت شخص، ممنوعیت غیبت یا بدگویی حضوری، تجسس یا تجاوز به حریم فرد، همگی حقوق مشترکی هستند که در آن زن و مرد با یک‌دیگر تفاوتی ندارند. هم‌چنین اوامر و قوانین شریعت برای همگان است. خداوند در این باره می‌فرماید:

۲- در اینجا طرفداران مادی‌گرایی بازهم می‌گویند: اقتصاد تنها عامل تأثیرگذار بر زندگی انسان و همان چیزی‌ست که مسیر مسأله‌ی زن در اروپا را شکل داد. بار دیگر تأکید می‌کنیم که ما نمی‌خواهیم از میزان اهمیت عامل اقتصادی در زندگی انسان بکاهیم. اما می‌گوییم اگر در اروپا نظام و عقیده‌ای مانند اسلام وجود داشت وضعیت بدین جا ختم نمی‌شد؛ نظامی که وظیفه‌ی سرپرستی و دادن نفقه‌ی زن را در همه‌ی حالت‌ها بر عهده‌ی مرد می‌گذاشت، در مقابل کار زن، حق طبیعی‌اش را که دریافت دست‌مزد برابر با مردان است، پرداخت می‌کرد و تعدد زوجات در هنگام ضرورت را به رسمیت می‌شناخت و در نتیجه بحران جنسی پس از جنگ‌ها را به شیوه‌ی پاک و عاقلانه‌ای حل می‌کرد تا زن خود را آشکارا یا پنهانی در اختیار مردان قرار ندهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لاَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ (الحجرات: ١١)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان‌تان گروه دیگر را مسخره کنند. شاید آن‌ها بهتر از اینان باشند و نباید زنانی (از شما) زنان دیگرتان را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند. زیرا چه بسا آنان از اینان بهتر باشند و از یک‌دیگر عیب‌جویی نکنید و یک‌دیگررا با نام‌ها و القاب زشت نخوانید».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً﴾ (الحجرات: ١٢)

«و جاسوسی نکنید و گروهی از شما در غیاب گروه دیگر بدگویی نکنند».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ (النور: ٢٧)

«ای مؤمنان وارد خانه‌ی دیگران نشوید مگر این که قبلاً اجازه‌ی ورود بگیرید و بر ساکنان آن خانه سلام کنید».

پیامبر اسلام ﷺ فرموده است:

«كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ؛ دَمُهُ، وَعِرْضُهُ، وَمَالُهُ».

«همه چیز فرد مسلمان بر فرد مسلمان دیگر حرام است، از جمله: جان، ناموس و اموالش».[٣]

بنابراین، در جهان آخرت پاداش زن و مرد با یک‌دیگرمساوی است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾

آل عمران: ١٩٥

«آن‌گاه پروردگارشان دعای آن‌ها را پذیرفت (و به آن‌ها پاسخ داد) که من عمل هیچ‌کدام از شما را که کاری انجام داده باشد، خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد، همه‌ی شما با یک‌دیگر هم‌نوع هستید».

هم‌چنین داشتن شخصیت انسانی در دنیا، از جمله: حق‌داشتن ملک و انواع تصرف در آن مانند رهن، اجاره، وقف، خرید، فروش و... برای هردو جنس فراهم شده است. در قرآن کریم در این باره آمده است:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ﴾ (النساء: ٧)

«برای مردان و زنان از آن‌چه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است».

٣- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.

خداوند هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَ لاَ تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ﴾

(النساء: ۳۲)

«مردان از آن‌چه به دست می‌آورند نصیب و بهره‌ای دارند و زنان نیز از آن‌چه به دست می‌آورند، بهره و نصیبی دارند».

در این‌جا باید کمی درباره‌ی دو نکته پیرامون حق مالکیت و تصرف تأمل کرد. قوانین اروپای متمدن تا چندی پیش زن را از همه‌ی این حقوق محروم می‌کرد و تنها راه رسیدن او به این حقوق را از طریق مردان می‌دانست، خواه این مرد، شوهر، پدر یا حاکم باشد. یعنی زن اروپایی بیش از ۱۲ قرن پس از اسلام هم‌چنان از حقوقی که اسلام برای زنان به رسمیت شناخته بود، محروم بود. هم‌چنین زنان اروپا این حقوق را به آسانی به دست نیاوردند. بلکه در این راه اخلاق، ناموس و کرامت انسانی‌شان را فدا و رنج و محنت فراوانی را تحمل کردند و در این راه خون‌هایی دادند تا چیزی را به دست بیاورند که اسلام بنا به عادت همیشگی‌اش آن را داوطلبانه و با رغبت تمام به انسان‌ها اعطا کرده است. آری! اسلام تحت فشار ضرورت اقتصادی یا اعتراف به جدال موجود میان انسان‌ها، این حق را به زن نداده است. بلکه دادن این حق، براساس اصول همیشگی حق و عدل در اسلام و اجرای عملی آن‌ها در دنیای واقعیت و نه دنیای آرمان و خیال بوده است.

مسأله‌ی دیگر این که عموم مادی‌گرایان و به ویژه کمونیست‌ها گمان می‌کنند که ارزش و جایگاه انسان به فعالیت و وضعیت اقتصادی اوست و با صراحت می‌گویند: از آن‌جا که زن حق مالکیت یا حق تصرف در دارایی‌هایش را نداشت بنابراین موجودی به شمار نمی‌آمد، بلکه زمانی انسان به شمار آمد که به استقلال اقتصادی دست یافت و به صورت مستقل از مرد مالک دارایی‌هایی شد و توانست با استفاده از آن‌ها زندگی و در آن‌ها دخل و تصرف کند. صرف‌نظر از انکار محدودکردن انسان در این چهارچوب خشک و تنگ‌نظرانه و پایین‌آوردن جایگاه او به درجه‌ای که فقط به عنوان یک پدیده‌ی اقتصادی بدان نگریسته شود، ما به طور کلی و از نظر مبدأ در این نکته، که استقلال اقتصادی بر شکل‌گیری احساسات و رشد احساس شخصیت تأثیر فراوان دارد، با آن‌ها موافقیم.

در این‌جا اسلام حق دارد به خاطر دادن شخصیت و جایگاه اقتصادی مستقل به زنان به خود افتخار کند. زیرا در پرتو اسلام زن خودش مستقیماً و بدون نیاز به‌واسطه و وکیل، حق مالکیت، دخل و تصرف در دارایی‌هایش و بهره‌گرفتن از آن و تعامل مستقیم و بدون واسطه با جامعه را داشت.

اسلام فقط به تحقق شخصیت زن در مسأله‌ی حق مالکیت بسنده نکرد. بلکه آن را در مهم‌ترین و حساس‌ترین مسأله در زندگی زن یعنی ازدواج به رسمیت شناخت. بنابراین، بدون اجازه زن نمی‌توان او را به عقد کسی درآورد در غیر این صورت عقد صحیح نخواهد بود. پیامبر ﷺ فرموده است:

«لا تزوج الثیبُ حتی تستأمر ولا تزوج البکر حتی تستأذن وإذنها صماتها».

«زن بیوه بدون مشورت با او یا درخواست او مبنی بر دستور به خواندن عقد، به ازدواج کسی درنمی‌آید و زن باکره را نیز قبل از گرفتن اجازه از او نمی‌توان به عقد کسی درآورد و اجازه‌ی او سکوتش است».[٤]

چنان‌چه زن اعلام کند که موافق جاری‌کردن عقد نبوده است، عقد باطل است.

در میان فرهنگ‌های دیگر زن برای فرار از ازدواجی که بدان مایل نبود نیاز به پیمودن راه پرپیچ و خم و دشواری داشت. زیرا از نظر قانون و عرف آن ملل حق نداشت از قبول ازدواج سر باز بزند. اما اسلام با صراحت به او این حق را داده تا هر زمان که خواست از آن استفاده کند.[٥] بلکه حتی به او این حق را داده که از مردان خواستگاری کند که این آخرین دستاوردی است که اروپا در قرن بیستم بدان دست یافته و آن را پیروزی بر ارزش‌های کهن آن دیار می‌داند!

در اسلام ارج‌نهادن به شخصیت انسان (آن هم در دوره‌ای که جهل و تاریکی سراسر جهان را فرا گرفته بود) به درجه‌ای رسیده است که آموزش را یک نیاز اساسی برای همه‌ی بشر و نه گروه یا افراد خاصی می‌دانست. به همین دلیل آموزش را حق همگان و آن را واجب و یکی از ارکان ایمان به خداوند می‌داند. بنابراین، اسلام حق دارد به خود ببالد. زیرا اولین نظام در تاریخ است که به زن به عنوان یک انسان نگریسته که شخصیت انسانی‌اش فقط با تعلیم و درس‌خواندن کامل می‌شود، جایگاه و شخصیتش کاملاً با مرد یکی‌ست، هم‌چنین آموزش را به‌طور یک‌سان وظیفه‌ی زن و مرد می‌داند و زن را فرا می‌خواند تا هم‌چنان‌که جسم و روحش از حیوان والاتر و ارزشمندتر است از نظر عقلی نیز جایگاه و مرتبه‌ی خود را بالا ببرد. این در حالی‌ست که اروپا تا چندی پیش این حق مسلم زنان را انکار می‌کرد و تنها تحت فشار شرایط پیرامونی آن را به رسمیت شناخت.

***

آری! احترام به حقوق زنان در اسلام چنین مرتبه و جایگاهی دارد و بدیهی‌ست هیچ انسانی (حتی کسی که اسلام و اعتقاداتش را انکار کند) نمی‌تواند ادعا کند که در همه‌ی امور ذکرشده، اندیشه‌ی اسلام براساس جنس دوم‌بودن زن، یا تبعیت او از مرد در آفرینش استوار است. یا جایگاه و نقش او در زندگی اندک و غیر قابل توجه است. اگر مسأله چنین بود، اسلام هرگز به آموزش و تعلیم زن توجهی نمی‌کرد، تعلیم و تربیت به خودیِ خود دارای دلالت

۴- بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۵- ممکن است در آغاز گمان کنیم که در شرایط اقتصادی و اجتماعی کنونی و عادات و آداب و رسومی که در آن به سر می‌بریم این حق، رویایی بیش نیست. اما اسلام در مقابل هیچ‌کدام از اعمالی که برخلاف نظام و اصولش انجام یا مانع عملی‌شدن احکامش می‌شود، مسئولیتی ندارد. در صدر اسلام پس از تعیین این حق از سوی پیامبر ص زنان از آن استفاده می‌کردند. امروز نیز ما خواستار اجرای آن و برداشته‌شدن موانع آن، اعم از عوامل اقتصادی، اجتماعی یا آداب و رسوم غیر اسلامی هستم. نگا: کتاب «**معركة التقاليد**» «نبرد سنت‌ها» از مؤلف.

خاصی است و به‌تنهایی می‌تواند وضعیت حقیقی زن در اسلام را که جایگاهی والا در نظر خداوند و مردم است تبیین نماید.

آری! اسلام زن و مرد را از نظر انسانی و همه‌ی حقوقی که به طور مستقیم با جوهر مشترک انسانی در ارتباط است یکسان و برابر می‌داند. اما در برخی از حقوق و وظایف آن‌ها را متفاوت دانسته است. این همان فریاد بزرگی است که زنانِ کنفرانس‌ها و همراه با آنان، نویسندگان، مدعیان اصلاح جامعه و عده‌ای از جوانان آن را سر داده‌اند که فقط خداوند می‌داند در این دعوت به‌اصلاح، تا چه حدی راست می‌گویند و تا چه میزان می‌خواهند زن را در جامعه در دسترس همگان قرار دهند!

قبل از پرداختن به جزئیات؛ باید مواردی که اسلام میان زن و مرد تفاوت گذاشته، قضیه را به جوهر حقیقی و اصول کارکردی، جسمی و روحی‌اش بازگردانیم سپس دیدگاه اسلام را در این باره به طور مفصل بیان کنیم.

آیا زن و مرد از یک جنس هستند یا با یک‌دیگر تفاوت دارند؟ آیا وظیفه‌ی آن‌ها مشترک است یا هرکدام وظیفه‌ای دارند؟ این اصل مسأله است. اگر زنان کنگره‌ها، نویسندگان طرف‌دار آن‌ها و مدعیان اصلاح جامعه و جوانان هوادارشان ادعا کنند که زن و مرد از نظر ساختار جسمی، شخصیت وجدانی و کارکردهای بیولوژیک با یک‌دیگر تفاوت ندارد، بی‌تردید این ادعا گریبان خودشان را خواهد گرفت. اما چنانچه به وجود اختلاف میان زن و مرد اذعان کنند در این صورت موضوع قابل بحث و گفتگو است.

من در فصل «بحران جنسی» از کتاب «انسان بین مادی‌گری و اسلام» این موضوع را مورد بحث قرار داده‌ام که به گمانم نقل چند پاراگراف از آن خالی از لطف نیست.

«در نتیجه‌ی وجود این تفاوت قطعی در وظایف و اهداف زن و مرد با یک‌دیگر، در سرشت آن‌ها نیز تفاوت‌هایی وجود دارد تا هرکدام از آن‌ها به اهداف اصلی‌اش دست یابد و زندگی نیز همه‌ی تسهیلات و امکانات لازم برای انجام وظایفش را در اختیار او قرار داده است. به همین دلیل نمی‌دانم چگونه مدعیان برابری زن و مرد، این هذیان‌ها و سخنان بی‌معنی و پوچ را درباره‌ی تساوی ابزاری میان آن دو بر زبان می‌رانند! برابری افراد درشخصیت و جوهر انسانی امری طبیعی و خواسته معقولی است. اما باید پرسید: حتی اگر همه‌ی زنان روی زمین خواستار برابری و مساوات میان خودشان با مردان باشند و به خاطر دست‌یافتن بدان کنفرانس‌ها برگزار و بیانیه‌های متعدد صادر کنند، چگونه می‌توانند مساوات در وظایف و روش‌های زندگی زن و مرد را عملی کنند؟

آیا این کنفرانس‌ها و بیانیه‌های مهم‌شان می‌تواند سرشت اشیا را تغییر دهد و مرد را به مشارکت در بارداری، زایمان و شیردادن به کودک وادار کند؟

آیا ممکن است یک وظیفه‌ی زیستی جدید بدون وجود انطباق و سازگاری روحی و جسمی به وجود آید؟ آیا این مسأله که بارداری و شیردادن به یک جنس اختصاص دارد، این را نمی‌طلبد که احساسات، عواطف و افکار

آن جنس به شیوه‌ی خاصی برای رویاروشدن با این رویداد مهم و مواجهه با خواسته‌های همیشگی‌اش سازگار و منطبق شود؟

مادربودن با همه‌ی احساسات والا، رفتار ارزشمند، بردباری در تلاش پیگیر، دقت فراوان در نگهداری و مراقبت از کودک، ایفای نقش مادری و... همان انطباق و سازگاری روح، اعصاب و افکار زن است که در مقابل هماهنگی و تناسب جسمی برای بارداری و شیردادن قرار دارد که هردو کامل‌کننده و در ارتباط و هماهنگی با یک‌دیگر قرار دارند. به‌گونه‌ای که وجود یکی از آن دو در غیاب دیگری باعث شگفتی خواهد بود.

این لطافت شدید در عواطف، واکنش سریع وجدان و دگرگونی قوی در احساسات باعث می‌شود جنبه‌ی عاطفی زن به عنوان منبعی آماده‌ی فوران و جوشش درآید. این منبع با اولین بار لمس‌کردن فرزند از سوی مادر برای همیشه در وجود او پدید می‌آید. همه‌ی آن‌چه گفته شد لازمه‌ی مادرشدن است. زیرا برآوردن نیازهای کودک نیاز به تفکر ندارد. زیرا ممکن است فکر انسان دیر یا زود واکنش نشان دهد یا حتی گاهی هیچ واکنشی نشان ندهد. بلکه این امر به جای فکر و اندیشه به احساسات و عواطف شدیدی نیاز دارد تا بی‌درنگ به خواسته‌ها و نیازهای کودک پاسخ دهد.

همه‌ی این امور، وضعیتِ صحیحِ زن در هنگامی‌ست که به وظیفه‌ی اصلی و هدف تعیین‌شده‌اش پاسخ گفته باشد. از سوی دیگر مرد وظیفه‌ی متفاوتی دارد و به شیوه‌ی دیگری برای آن آماده شده است. او مجبور است در بیرون با دیگران جدال و برخورد کند. خواه این جدال، رویارویی با حیوانات وحشی در جنگل باشد یا نیروهای طبیعت در آسمان و زمین یا نظام حکومت و قوانین اقتصاد. آری! مرد برای به دست‌آوردن روزی و حفظ خود و خانواده‌اش در برابر دشمنی‌ها و خطرات مجبور است مبارزه کند.

این وظیفه نیازی به عواطف و احساسات قوی ندارد. بلکه این امر نه تنها برای آن سودمند نیست بلکه بسیار مضر نیز هست. عواطف به یک‌باره دچار تغییر و تحول می‌شوند و گاهی به یک جهت و زمانی به سوی دیگر خواهند بود. این ویژگی برای نیازهای متغیر مادرانه مناسب است نه کارکردن براساس برنامه‌ی مشخصی که اجرای آن نیاز به ثابت‌ماندن در یک وضعیت برای یک دوره‌ی طولانی دارد. بلکه برای چنین کاری فکر و اندیشه لازم است. زیرا به طور طبیعی فکر در زمینه‌ی تدبیر، برنامه‌ریزی، پیش‌بینی و تخمین مقدمات و نتایج قبل از اجرا از احساسات تواناتر است. به علاوه واکنش آن از عواطف و احساساتِ خروشان، دیرتر است. هم‌چنین بیش از آن‌که از آن انتظار عکس‌العمل سریع داشت، این توقع وجود دارد که با پیش‌بینی احتمالات و عواقب امور، بهترین راه را برای رسیدن به هدف مورد نظر بیابد؛ خواه این هدف شکار یک حیوان، اختراع یک ابزار، تنظیم یک برنامه‌ی اقتصادی یا سیاسی و اعلان جنگ یا صلح باشد. زیرا برای عملی‌کردن همه این اهداف، به‌کار بردن فکر و اندیشه لازم است و عواطف جوشان و متغیر آن را به تباهی می‌کشاند.

به همین دلیل مرد با دست‌یافتن به هدف صحیحش در وضعیت درستی قرار خواهد گرفت و این بسیاری از جنبه‌های اختلاف میان زن و مرد را روشن می‌کند. برای مثال بیان می‌کند که مثلاً چرا مرد در کارش ثبات دارد و بیشتر انرژی و فکرش را به آن اختصاص می‌دهد، در حالی که از جنبه‌ی عاطفی، هم‌چون کودکان سرگردان است. در حالی که زن در روابط عاطفی با مرد، استقرار و ثبات بیشتری دارد و با همه‌ی وجود در راه آن فعالیت و برنامه‌ریزی و زمینه‌ها را فراهم می‌کند و در این موضوع بیشترین میزان دوراندیشی و دقت را دارد، اهداف بلندمدتش را تعیین و برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کند. در حالی که جز در کارهای خاصی آرامش و ثبات ندارد؛ کارهایی که بخشی از طبیعت زنانه‌اش را ارضا می‌کند. از قبیل: پرستاری، تدریس یا نگهداری و تربیت کودکان، هم‌چنین زمانی که در زمینه‌ی کارهای تجاری فعالیت می‌کند، این تلاش و فعالیت بخشی از عاطفه و احساسش را در زمینه‌ی یافتن یا بودن مردی در محیط کارش پاسخ می‌دهد. اما همه‌ی این کارها و فعالیت‌ها جایگزین‌هایی هستند که ما را از وجود اصل که داشتن شوهر، خانه، خانواده و فرزندان است بی‌نیاز نمی‌کند و به محض این که فرصتی پیش بیاید تا زن به وظیفه‌ی اصلی‌اش بپردازد، بی‌درنگ کار و فعالیت را ترک خواهد کرد تا خود را وقف خانه و خانواده‌اش کند، مگر این که یک عامل جبری مانند نیاز مالی مانع این کار شود.

اما این به معنای وجود اختلاف شدید میان دو جنس یا بدان مفهوم نیست که هرکدام از آن دو فاقد هرگونه صلاحیتی برای انجام فعالیت‌ها و وظایف طرف مقابل باشد.

زن و مرد، در اصل خلقت به نسبت‌های متفاوت با یک‌دیگر آمیخته‌اند. چنانچه زنی پیدا شود که شایستگی اداره‌ی حکومت، قضاوت، حمل بارهای سنگین، جنگ و دعوا را داشته باشد یا مردی یافت شود که برای کارهایی مانند غذاپختن، خانه‌داری، نظارت دقیق بر کودکان مناسب باشد و مهر مادریِ قوی و عواطف و احساسات متغیری داشته باشد که در یک لحظه دچار دگرگونی شدید شود، همه‌ی این امور، عادی و نتیجه‌ی طبیعی اختلاط و آمیختگی در نظام دو جهنس در درون یک انسان است. اما وجود این موارد استثنایی بدان معنی نیست که هرکدام از زن و مرد به طور مطلق می‌توانند جایگزین دیگری شوند و وظایف و مسئولیت‌های یک‌دیگر را انجام دهند؛ ادعایی که برخی‌ها با سوء استفاده از وجود موارد نادر و کمیاب در غرب و شرق آن را ترویج می‌کنند. پس باید مسأله را به شیوه‌ی صحیح اینگونه بیان کرد: آیا همه‌ی وظایفی که زن علاوه بر وظایف طبیعی‌اش انجام می‌دهد، او را از این نیاز و وظیفه‌ی اصلی (نیاز به خانه، فرزندان و خانواده) بی‌نیاز می‌کند؟ آیا این امور آن‌قدر تأثیرگذار است که بتواند زن را از فکر شوهر و نیاز به او آسوده کند بطوریکه با قطع نظر از انجام عمل غریزهٔ جنسی و رفع گرسنگی دیوشهوت در خانهٔ خود، مرد خود باشد؟!

اکنون که حقیقت اختلاف در طبیعت و سرشت زن و مرد را تبیین کردیم به مواردی می‌پردازیم که اسلام میان آن دو تفاوت قائل شده است.

بزرگ‌ترین مزیت اسلام، واقعی‌بینی آن است که همواره فطرت بشر را در نظر گرفته و هیچ‌گاه با اصول طبیعت انسانی مخالفت یا آن را از مجرای اصلی‌اش منحرف نکرده است. اسلام مردم را به پاک‌کردن نفس و بالابردن جایگاه و ارزش آن فرا می‌خواند و در این امر به نمونه‌هایی دست می‌یابد که بیشتر به خیال و رؤیا شبیه است. اما در تهذیب نفس و دعوت مردم به پاکی درون، آن‌ها را به تغییر طبیعت اشیا دعوت نمی‌کند و بنا را بر امکان یا مفیدبودن این‌گونه تغییرات برای بشریت قرار نمی‌دهد. بلکه به این امر ایمان دارد که بهترین خیر و سعادتی که بشر می‌تواند بدان دست یابد، آن است که پس از تهذیب و اصلاح با فطرتش سازگار باشد و جایگاه آدمی را از بیراهه‌ی شهوت به سوی شأن واقعی و شرافتمندانه‌اش بالا ببرد.

اسلام با شناخت کامل فطرت بشری در مسأله‌ی تساوی یا اختلاف زن و مرد، براساس راه و روش واقع‌بینانه‌اش عمل می‌کند و در مواردی که تساوی میان آن دو، روش صحیح فطرت است آن را به رسمیت می‌شناسد و زمانی که وجود تفاوت میان آن‌ها با فطرت صحیح متناسب باشد، میان آن دو تفاوت قائل می‌شود. در این‌جا بهتر است یکی از مهم‌ترین موارد اختلاف زن و مرد را که مسأله‌ی تقسیم ارث و سرپرستی است، مورد بررسی قرار دهیم.

در قرآن (مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع قانون‌گذاری و دینی مسلمانان) آمده است:

﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ (النساء: ۱۱)

«سهم یک مرد (از ارث) به اندازه‌ی سهم دو زن است».

این امر یک حقیقت است، اگرچه اسلام در ارث سهم بیشتری به مرد داده است، اما در مقابل او را مجبور کرده تا نیازهای مادی خانواده‌اش را تأمین کند. اسلام از زن نمی‌خواهد تا اموالش را برای دیگران خرج کند، مگر این که او تنها سرپرست خانواده‌اش باشد که در سایه‌ی نظام اسلام چنین حالت‌هایی بسیار اندک و نادر خواهد بود. زیرا مردانِ خویشاوندش مانند پدر، پدربزرگ، عمو، دایی و... حتی اگر نسبت خویشاوندی دوری هم با او داشته باشند مکلف به دادن نفقه به او هستند. پس آن ظلمی که طرفداران مساوات و برابری مطلق زن و مرد ادعایش را دارند، کدام است؟ بنابراین، باید مسأله را براساس منطق، تجزیه و تحلیل کرد نه احساسات و ادعا. به زنان به عنوان یک گروه، $\frac{1}{3}$ ثروت موروث تعلق می‌گیرد تا آن را برای خود خرج کند. مرد نیز $\frac{2}{3}$ ثروت را از آنِ خود می‌کند تا آن را در مرحله‌ی اول برای همسرش و سپس برای خانواده و فرزندانش هزینه کند. حال خودتان بیندیشید و با اعداد و ارقام حساب کنید که کدام‌یک سهم بیشتری می‌گیرد. اگر در موارد استثنایی مردانی وجود داشته باشند که همه‌ی ثروتشان را برای خودشان هزینه کنند و از ازدواج و تشکیل خانواده امتناع کنند، باید دانست این‌ها موارد نادر و کم‌یابی هستند. بلکه در حالت طبیعی و عادی مرد به طور اجباری و نه داوطلبانه سرمایه و دارایی‌اش را برای تشکیل خانواده‌ای که به طور طبیعی یک زن در آن نقش همسر را دارد، هزینه می‌کند. از سوی دیگر زن هراندازه که ثروتمند باشد، شوهرش حق ندارد جز با رضایت کامل او در اموالش دخل و تصرف کند. اما مرد

موظف است به همسر ثروتمندش نفقه بدهد گویی زن فاقد هرگونه اموال و دارایی است و هرگاه مرد از دادن نفقه خودداری کرد، یا در مقایسه با درآمدش خساست و بخل ورزید زن حق دارد از او شکایت کند. در این حالت، شریعت اسلام مرد را به دادن نفقه یا جدایی از همسرش وادار خواهد کرد. آیا با ذکر این جزئیات دیگر شبهه‌ای درباره‌ی مقدار واقعی سهم زن از مجموع ثروت باقی می‌ماند؟ آیا در موقعیتی که مرد مسئولیت و پرداخت هزینه‌های بیشتری را بر عهده دارد، داشتن سهم دو برابری مرد در مقابل زن، یک امتیاز واقعی به شمار می‌آید؟

علاوه بر همه‌ی این‌ها، این نسبت فقط در اموال به دست آمده از راه ارث و بدون رنج و زحمت است که براساس عدالت پروردگار (که مبتنی بر میزان نیاز افراد بدان است) میان آن‌ها تقسیم می‌شود. معیار، میزان نیاز افراد و وظایف تعیین شده برای هرکدام از زن و مرد است. اما در مسأله‌ی اموال اکتسابی که فرد از طریق تلاش خودش به دست می‌آورد، مانند دست‌مزد و حقوقی که در مقابل انجام کاری دریافت می‌کند یا سود تجاری یا درآمد زمین کشاورزی و... میان زن و مرد تفاوتی وجود ندارد. زیرا همه‌ی این موارد از معیار دیگری یعنی برابری میان تلاش و دست‌مزد زن و مرد پیروی می‌کند. بنابراین، در اسلام هیچ‌گونه ظلم یا شبهه‌ی ظلمی نسبت به زن وجود ندارد و برخلاف تصور دشمنان اسلام و برخی از مسلمانان کم‌اطلاع از دین هرگز مسأله بدین صورت نیست که ارزش و جایگاه زن در اسلام، نصف ارزش و مقام مرد باشد و ما با اعداد و ارقام مشاهده کردیم که این امر صحت ندارد.

هم‌چنین این مسأله که اسلام شهادت دو زن را با شهادت یک مرد مساوی می‌داند، دلیل بر این نیست که ارزش و جایگاه مرد در اسلام دوبرابر جایگاه زن است؛ بلکه قانونی‌ست که در آن همه‌ی ضمانت‌های شهادت اعم از این که به نفع متهم یا علیه او باشد رعایت شده است. از آنجا که امکان دارد زن با سرشت عاطفی و احساسات خروشان و متغیرش تحت تأثیر عوامل پیرامونی قضیه قرار و در نتیجه از حقیقت فاصله بگیرد، اسلام ضروری می‌داند که زن دیگری در امر شهادت با او باشد تا چنانچه یکی از آن‌ها از حقیقت منحرف شد یا فاصله گرفت، دیگری مسأله را به او یادآوری کند.[۶] ممکن است متهم یا شاکی زن زیبارویی باشد که حس حسادت شاهد زن را برانگیزد یا مرد جوانی باشد که غریزه‌ی پنهان یا احساسات مادری شاهد زن را تحریک کند و موارد دیگری از این احساسات که فرد را آگاهانه یا ناخودآگاه به انحراف و گمراهی می‌کشاند. اما زمانی که دو زن درباره‌ی موضوعی سخن بگویند بسیار اندک اتفاق می‌افتد که هردو درباره‌ی تحریف واقعیت اتفاق نظر داشته باشند و یکی از آن‌ها نیت حقیقی فرد دیگر را برملا نکند و در نتیجه حقیقت آشکار نشود! با این وجود در مواردی که به زنان اختصاص دارد یا زن در آن به عنوان کارشناس و متخصص به شمار می‌آید شهادت یک زن به تنهایی مورد قبول است.

۶- ترجمه‌ی قسمتی از آیه ۲۸۲ سوره‌ی بقره.

اما درباره‌ی مسأله‌ی سرپرستی خانواده باید گفت: ضرورت اقتضا می‌کند که خانواده و شراکتی که میان زن و مرد برپاست و فرزندان و عواقب به وجود آمده از آن، دارای سرپرستی باشد. مردم در اداره‌ی همه‌ی سازمان‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید حتماً رئیس و مستولی وجود داشته باشد. در غیر این صورت هرج و مرج به نابودی آن نظام و سازمان منتهی خواهد شد و زیان آن همگان را فرا خواهد گرفت. درباره‌ی سرپرستی و قیومیت در خانواده سه حالت را می‌توان فرض کرد: یا مرد سرپرست خواهد بود، یا زن چنین مسئولیتی را خواهد داشت، و یا این که هردو هم‌زمان سرپرست و قیم خواهند بود.

از همان ابتدا فرض سوم را رد می‌کنیم، زیرا تجربه ثابت کرده که وجود دو رئیس و مسئول در یک کار بیش از رهاکردن آن امر بدون سرپرست و باقی‌ماندن آن در هرج و مرج، به فساد و تباهی خواهد انجامید، خداوند درباره‌ی آسمان و زمین می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتَا﴾ (الأنبياء: ٢٢)

«اگر در آن دو (آسمان‌ها و زمین) جز الله، خدایانی بود بی‌تردید به فساد و تباهی کشیده می‌شدند».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلاَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (المؤمنون: ٩١)

«(اگر در جهان بیش از یک خدا وجود داشت) در این صورت هر خدایی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هرکدام از آنان (برای توسعه قلمرو حکومت و نفوذ خود) بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست».

حال اگر وضعیت خدایان فرضی و موهم چنین باشد این حالت در میان انسان‌های عادی چگونه خواهد بود؟ روان‌شناسی ثابت کرده است فرزندانی که در خانواده‌هایی بزرگ می‌شوند که پدر و مادر بر سر اداره‌ی خانواده و سرپرستی آن با یک‌دیگر نزاع و درگیری دارند، دارای عواطف ناهنجار بوده و در وجودشان عقده‌ها و استرس فراوانی به وجود خواهد آمد.

بنابراین، فرض اول و دوم باقی می‌ماند. پیش از پرداختن به آن‌ها باید این سؤال را مطرح کرد: کدام‌یک از دو عنصر اندیشه یا احساسات، شایسته‌ی سرپرستی و قیم‌بودن در خانواده و تحمل تبعات آن است؟ حال که پاسخ بدیهی، فکر و اندیشه است، مسأله بدون نیاز به بحث و جدال فراوان حل خواهد شد. زیرا فکر به دور از انفعال شدیدی (که بسیار پیرامون عواطف قرار می‌گیرد و آن را از راه راست منحرف می‌کند) به تدبیر امور می‌پردازد. پس مرد با طبیعت و سرشت متفکر و نه منفعل و تأثیرپذیرش و داشتن توان مبارزه در وجودش و تحمل نتایج و پیامدهای آن به وسیله‌ی اعصاب قوی‌ترش، شایستگی بیشتری برای اداره و سرپرستی خانه را دارد. بلکه حتی خود زن به مردی که از او پیروی می‌کند و مطیع خواسته‌هایش باشد احترام نمی‌گذارد و بنابه فطرتش او را خوار و

حقیر می‌داند و برایش ارزشی قائل نخواهد بود. اگر عده‌ای ادعا کنند که این امر از اثرات تربیت کُهنی است که هنوز تأثیرش بر ناخودآگاه آدمی باقی مانده و احساسات و عواطف زن را ناآگاهانه شکل می‌دهد، در پاسخ می‌گوییم: در غرب و به ویژه آمریکا، زنان پس از این که به برابری کامل با مردان دست یافتند و دارای شخصیت و جایگاه اجتماعی مستقلی شدند، دوباره به سوی مردان بازگشتند و به اطاعت و فرمانبرداری از آنان پرداختند. در نتیجه این بار این زنان بودند که در وصف مردان غزل‌سرایی و آن‌ها را نوازش می‌کردند تا دلشان را به دست آورند! آری! زن به نوازش بدن نیرومند مرد می‌پرداخت سپس خود را در آغوش او می‌انداخت تا با تکیه بر نیروی فراوانش در مقایسه با ضعف بدنی خودش به آرامش و اطمینان برسد!

علاوه بر این، اگر چه ممکن است زن در ابتدای ازدواج که هنوز فکرش به وسیله‌ی فرزندان و وظیفه‌ی طاقت‌فرسای تربیت آن‌ها مشغول نشده است خواستار سرپرستی و اداره‌ی زندگی زناشویی باشد، اما زمانی که وظایف و مسئولیت‌هایش بیشتر شود در این صورت در خود توان تحمل پیامدها و مشکلات بیشتری را نخواهد داشت. این امر بدان معنی نیست که مرد در مقابل زن یا در اداره‌ی امور خانواده، استبداد در پیش گیرد. ریاست و سرپرستی – که در مقابل اطاعت و پیروی قرار دارد – به معنی نفی مشورت و همکاری نیست. بلکه عکس این قضیه صحیح است. مدیریت موفق آن است که براساس تفاهم کامل و همدردی همیشگی استوار باشد. هدف از همه‌ی هدایت‌ها و راهنمایی‌های اسلام، ایجاد این روح در داخل خانواده و برتری‌دادن محبت و تفاهم، در مقابل درگیری و اختلاف است. خداوند در قرآن کریم در این‌باره فرموده است:

﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (النساء: ١٩)

«با زنانتان به نیکی و با اخلاق پسندیده رفتار کنید».

پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید:

«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ».

«بهترین شما کسی است که در تعامل با خانواده‌اش بهترین باشد».[۷]

بدین ترتیب پیامبرص میزان خیر و نیکی مرد را در چگونگی رفتار او با خانواده و به ویژه همسرش می‌داند. این معیار درستی‌ست، پس هر مردی که با شریک زندگی‌اش به بدی رفتار کند، بی‌تردید از نظر روحی دارای مشکلات و انحرافاتی است که منشأ و منبع خیر را در وجودش از بین می‌برد.[۸]

۷- ترمذی آن را در سنن خود روایت کرده است.

۸- به نقل از کتاب «انسان بین مادی‌گری و اسلام» از همین مؤلف.

درباره‌ی این روابط رسمی در داخل خانواده شبهات فراوانی مطرح شده است که شایسته است بیشتر توضیح داده شوند.

برخی از این شبهات مربوط به تعهدات زن در مقابل مرد، طلاق و تعدد زوجات هستند.

من بر این باورم که جزئیات مسأله‌ای ازدواج تا حد زیادی مشخص است و مانند هر ارتباط دوطرفه‌ای، قبل از هرچیز بر ویژگی‌ها و خصوصیت‌های روحی، عقلی و جسمی طرفین استوار است؛ به گونه‌ای که اعمال یک قانون عمومی بر آن دشوار است. در مواردی که دوستی و محبت بر روابط زوجین حکم‌فرما باشد، ضروری نیست طرف مقابل را به اعمال قانون تهدید کرد. زیرا زوجین خودشان داوطلبانه اصول روابط زناشویی را در تعامل با یک‌دیگر رعایت خواهند کرد. بسیار درباره‌ی زوج‌هایی شنیده‌ایم که جز پس از بحث و درگیری فراوان که گاه از حد مشاجره فراتر می‌رود، میان آن‌ها انسجام و محبت ایجاد نمی‌شود! چنانچه میان زن و مرد اختلافی وجود داشته باشد ضرورتاً به معنی خشونت مرد یا تخلف زن از وظایف همسری‌اش نیست. چه بسیار می‌شنویم که هرکدام از زوجین به تنهایی الگوی والای انسانیت هستند. اما مزاج‌شان با یک‌دیگر سازگار نیست و ممکن است به علت دست‌نیافتن به تفاهم از غصه اشک بریزند، اما با این وجود، به تفاهم نمی‌رسند.

با وجود این، باید درباره‌ی رابطه‌ی زناشویی و ازدواج، یک قانون عمومی وجود داشته باشد. بنابراین، هیچ نظامی نمی‌تواند ادعا کند درباره‌ی همه‌ی زندگی بشر احاطه دارد مگر این که برای این مسأله‌ی حساس، قانونی وضع کند که حداقل اصول کلی و اساسی غیر قابل تجاوز آن را مشخص نماید سپس رفتار و اخلاق شخصی آن‌ها را در چارچوب این حدود آزاد بگذارد.

طبیعی‌ست زمانی که زن و شوهر هم‌دیگر را دوست داشته باشند و در تفاهم به‌سر ببرند، به قانون متوسل نمی‌شوند. پس زوجین در یک ازدواج موفق به قانون پناه نمی‌برند و آن را به عنوان حاکم و داور قرار نمی‌دهند و هرکدام از زوجین با خود نمی‌گوید: قانون درباره‌ی من چنین اجاب می‌کند. پس باید آن را عملی کنم در غیر این صورت برخلاف آن عمل کرده‌ام. بلکه چنان‌که گفتیم غالباً موفقیت در ازدواج از سازگاری و تفاهم زوجین و به هم‌رسیدن و تکامل دو بخش یک روان (که عاشقانه هم‌دیگر را دوست دارند) ناشی می‌شود. آری! موفقیت در ازدواج از عشقی به وجود می‌آید که آن دو قلب را به گونه‌ای به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. گاهی این ارتباط نسبت به یکی از طرفین عادلانه نیست. اما با این وجود دارای ثبات است و فرد را به هدف مورد نظر می‌رساند.

اما زمانی که ما با یک‌دیگر اختلاف پیدا می‌کنیم در جست‌جوی قانون خواهیم بود و آن را به عنوان داور قرار می‌دهیم تا شاید اختلاف از میان برود.

از قانون چنین انتظار می‌رود که عادلانه باشد و نفع یا زیان هیچ‌کدام از طرف‌های درگیر را در نظر نداشته باشد و تا حد امکان حالت‌های متفاوتی را در برگیرد. اگرچه بازهم تکرار می‌کنم که هیچ قانونی نمی‌تواند همه‌ی حالت‌ها

و شرایط را در بر گیرد و اجرای دقیق آن، در همه‌ی موارد صحیح یا عادلانه باشد. پس لازم است درباره‌ی تعهدات زن از دیدگاه قانون اسلام تأمل کنیم. زیرا این امور موجب گلایه‌ها و برانگیختن شبهات می‌شود. در این زمینه سه مسأله برای بنده دارای اهمیت است:

آیا این تعهدات به خودی خود دشوار و ناعادلانه است؟

آیا این تعهدات به طور یک جانبه و فقط برای جنس زن وجود دارد؟

آیا این تعهدات دائمی و همیشگی است و زن نمی‌تواند هرگاه خواست خود را از قید آن‌ها برهاند؟

زن دارای سه تعهد و وظیفه‌ی اصلی است: هرگاه شوهرش او را به هم‌بسترشدن فرا خواند، از او اطاعت کند، اجازه ندهد افرادی که شوهرش از آن‌ها بیزار است وارد خانه‌اش شوند و رازدار باشد.

علی‌رغم این که حکمت مسأله‌ی اول واضح و آشکار است، اما نیاز به کمی توضیح بیشتر دارد تا حقیقت آن روشن شود. ساختار فیزیولوژیک مرد به گونه‌ای‌ست که هرگاه پتانسیل نیروی جنسی در او بالا برود به تخلیه‌ی آن نیاز دارد تا بتوانند با خیال راحت و بدون دغدغه به وظیفه‌ی دیگرش یعنی کار و تولید و رویاروشدن با مشکلات زندگی با اعصابی آرام و بدون داشتن نگرانی بپردازد. ممکن است مرد (حداقل در دوران جوانی) از نظر تعداد دفعات، بیشتر خواهان برقراری رابطه‌ی جنسی باشد؛ اگرچه در مجموع، زن در پاسخ‌گفتن به نیاز جنسی و داشتن دل‌مشغولی برای آن، نه فقط از نظر جسمی، بلکه از نظر روحی، روانی و جسمی به مفهوم تام کلمه بسیار قوی‌تر و عمیق‌تر است.[۹] هم‌چنین طبیعتاً ازدواج علاوه بر پاسخ‌گفتن به نیاز جنسی، به برآورده‌کردن نیازهای روحی، روانی، اجتماعی و اقتصادی دیگری می‌پردازد. چنانچه مرد از نظر جنسی تحریک شود و این امر فکرش را به خود مشغول کند و همسرش نیز پاسخ درخواست او را ندهد، باید چه کار کند؟ آیا باید به سوی زنا و فحشا کشیده شود؟ نه جامعه اجازه‌ی چنین کاری را خواهد داد و نه همسرش به او این حق را خواهد داد تا جسم و روحش را در اختیار زن دیگری قرار دهد. زیرا این امر در هر شرایطی به زیان اوست.

هرگاه مردی از همسرش درخواست هم‌بستر شدن کند، مسأله از سه حالت خارج نیست:

الف) زن از شوهرش بیزار است و قادر به تحمل ارتباط و تعامل جنسی با او نیست.

ب) زن، شوهرش را دوست دارد، اما به طور کلی از رابطه‌ی جنسی بیزار و گریزان است. این یک نوع انحراف روانی است. اما واقعیت آن است که در زندگی بعضی از زوج‌ها وجود دارد.

ج) زن شوهرش را دوست دارد و به داشتن رابطه‌ی جنسی با او رغبت دارد. اما در آن لحظه هیچ تمایلی به این کار ندارد.

۹- در باره‌ی جزئیات این امر به فصل «بحران جنسی» در کتاب «انسان بین مادی‌گری و اسلام» از همین مؤلف مراجعه کنید.

درباره‌ی حالت اول باید گفت که این ویژگی دائمی است و به وقت و عمل معینی اختصاص ندارد. در چنین حالتی امیدی به ادامه‌ی رابطه‌ی زناشویی وجود ندارد. پس بهتر است که مسیر طبیعی‌اش به سوی جدایی را طی کند. زن در این کار چندین راه دارد که به زودی بدان خواهیم پرداخت.

حالت دوم نیز همیشگی و دائمی است و از اصرار مرد بر درخواستش به وجود نیامده است و باید با توافق کامل و صریح از همان ابتدای ازدواج آن را حل کرد. در نتیجه یا مرد برآورده‌نشدن خواسته‌اش را در هر زمانی که این کار برای همسرش دشوار باشد می‌پذیرد یا زن به خاطر عشق به شوهرش و حفظ کیان خانواده علی‌رغم میل باطنی‌اش با انجام رابطه موافقت می‌کند یا این که چنانچه در این باره موفق به دست‌یافتن به توافق نشدند با رضایت یک‌دیگرو به طور توافقی از یک‌دیگر جدا می‌شوند. اما در صورت اصرار مرد بر این کار، شریعت مقدس اسلام، زن را ملزم به اطاعت از شوهرش می‌داند. این امر نه به خاطر زورگویی یا اجبار از سوی مرد که بدان علت است که در ازدواج، معمول آن است که رابطه‌ی جنسی وجود داشته باشد. زیرا چنان‌که گفتیم خودداری زن از تمکین، مرد را به انحراف اخلاقی یا ازدواج با یک زن دیگر — که این امر نیز برای همسرش خوشایند نیست — می‌کشاند. اما زمانی که زن احساس کند تحمل این وضعیت برایش دشوار است و علاقه‌ی او به همسرش به علت این کار از بین رفته است، اسلام زن را مجبور به ادامه‌ی زندگی با مرد نمی‌کند. بلکه طبیعتاً به علت بیزاری زوجین از یک‌دیگر جدایی اتفاق می‌افتد.

درباره‌ی حالت سوم نیز باید گفت این حالت، زودگذر و ناپایدار و علاج آن ممکن است. امکان دارد این بیزاری موقت از رابطه‌ی جنسی، به علت خستگی، دل‌زدگی یا دل‌مشغولی‌های فراوان زندگی به وجود آمده باشد و فراهم‌کردن مقدمات روحی و جسمی برای رابطه‌ی جنسی به راحتی می‌تواند آن را از بین ببرد. به همین دلیل پیامبرص مردان را به معاشقه با همسرانشان قبل از انجام رابطه‌ی جنسی فرا می‌خواند تا اولاً: ارزش این رابطه را از سطح حیوانی و مادی محض بالاتر برده و آن را به وسیله‌ای برای الفت جان و روح زوجین قرار دهد. ثانیاً: این احساس را که گاهی باعث انزجار و بیزاری طرفین از یک‌دیگر می‌شود، از بین ببرند.

اما زمانی که زن مایل به ایجاد رابطه‌ی جنسی باشد اما مرد به هر علتی از این کار سرباز بزند (که این مسأله حداقل در دوره‌ی جوانی زوجین کمتر اتفاق می‌افتد) همه‌ی راه‌ها بر روی زن بسته نمی‌شود، اما باید اقرار کرد همان قانونی که زن را به اطاعت از همسرش فرا می‌خواند از سوی دیگر به تمایلات و خواسته‌های او پاسخ گفته و او را در جایگاه واقعی‌اش قرار می‌دهد و در صورت درخواست زن، مرد را موظف به انجام وظایف همسری می‌داند. چنانچه مرد قادر به انجام این وظایف نباشد جدایی و طلاق واقع می‌شود. بدین ترتیب درمی‌یابیم که تعهدات زوجین، دوجانبه است و در آن ظلمی نسبت به زن روا داشته نشده و جایگاه انسانی‌اش حفظ شده است.

دومین تعهد زن نسبت به مرد این است که اجازه ندهد کسی که شوهرش از او بیزار است وارد خانه‌اش شود. منظور از این مسأله این نیست که زن اجازه‌ی فحشا و بی‌ناموسی ندارد. زیرا این امر حتی اگر مرد نیز آن را بپذیرد حرام است. حکمت این تعهد و التزام این است که بیشتر اوقات اختلاف خانوادگی از دخالت یا تحریک یکی از زوجین توسط فردی که وارد محیط زندگی آن‌ها شده است به وجود می‌آید. حال چنانچه مرد از همسرش بخواهد که از ورود شخص معینی به خانه جلوگیری کند و زن از قبول این امر خودداری کند چه اتفاق می‌افتد؟ در حقیقت منشأ فتنه ادامه خواهد داشت و دست‌یافتن به توافق غیر ممکن می‌شود.

بنابراین، الزام زن در این مورد به نفع شراکت و پیوند میان زوجین و فرزندانی است که نیاز به مراقبت و فضای دوستانه‌ای دارند که مشاجره و دعوا آن را تباه نسازد تا در نتیجه فرزندان به افراد منحرفی از نظر فکر و روح تبدیل نشوند.

شاید عده‌ای بگویند: حال که چنین است پس چرا قانون مرد را نیز وادار نکرده است تا از ورود هر شخصی که همسرش از او بیزار است به خانه‌اش جلوگیری کند؟ طبیعی‌ست که در حالت عشق و دوستی و داشتن نیت پاک و مناعت طبع طرفین، می‌توان همه‌ی امور را به طور توافقی حل کرد تا در نتیجه کار به درگیری و قهرکردن نینجامد. اما فرض می‌کنیم که اختلاف، به وجود آمده و دست‌یافتن به تفاهم و سازش دشوار شده است. به همین دلیل ناچار به مراجعه به قانون شده‌ایم. لازم به ذکر است که عواطف و احساسات زن غالباً تابع منطق خاصی نیست و خودخواهی یا غیرت محض و نابجای زن موجب بیزاری‌اش از مادر، خواهر، یا افراد دیگری از اقوام شوهرش می‌شود. پس در چنین حالتی ملزم‌کردن شوهر به اطاعت از همسرش در ممانعت از ورود شخصی که زن از او بیزار است. لزوماً براساس مصلحت نیست، بلکه به علت تحریک هیجان و عواطف زودگذر یا بی‌اساسی است که پس از مدتی خاتمه می‌یابند.

در این‌جا منظور بنده این نیست که در همه‌ی موارد حق با شوهر است. بلکه ممکن است شوهر در بسیاری از حالات مانند کودکی رفتار کند یا به نیرنگ‌های کودکانه متوسل شود. هم‌چنین این امر بدان معنی نیست که در چنین مواردی همواره زن در اشتباه است. بلکه ممکن است در تنفر و بیزاری از شخص خاصی حق با او باشد یا آن شخص جزو افرادی باشد که به هر علتی برای تخریب روابط خانوادگی‌اش تلاش می‌کند. اما قانون مواردی را که بیشتر باشند در نظر می‌گیرد و براساس فطرتی تدوین شده است که فرض را بر این قرار داده که در اغلب حالات، مرد از عقلش و زن از احساسات و عواطفش پیروی می‌کند. علاوه بر این در هر حالتی که زن احساس کند دیگر قادر به تحمل آن نیست، می‌تواند از ابزار درخواست طلاق استفاده کند.

اما سومین تعهد مبنی بر حفظ مال و ناموس شوهرش در غیبت او، یک التزام طبیعی و منطقی‌ست که گمان نمی‌کنم هیچ‌کس در این باره تردیدی داشته باشد. باید توجه داشت که این تعهد مشترک و دوجانبه است و هرکدام از زوجین باید رازدار و مورد اعتماد دیگری باشد.

در این‌جا به موضوع تخلف هرکدام از زوجین در وظایفشان می‌پردازیم:

یکی از جزئیات سرپرستی مرد بر زن این است که در صورت تخلف زن از وظایف همسری‌اش مرد می‌تواند او را تأدیب کند. این حقی‌ست که در آیه‌ی زیر بدان پرداخته شده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ اللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً﴾ (النساء: ٣٤)

«زنانی را که از سرکشی و سرپیچی آن‌ها بیم دارید، پند و اندرز دهید. [اگر مؤثر واقع نشد] از همبستری با آنان خودداری و بستر خویش را جدا کنید (و با آنان سخن نگویید و اگر بازهم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آن‌ها را (تنبیه کنید و به آرامی) بزنید».

دریافتیم که این آیه ابزارهای تأدیب زن را به ترتیب بیان کرده تا در پایان به مسأله‌ی تنبیه ملایم زنان می‌رسد. در این‌جا ما در صدد سخن‌گفتن درباره‌ی مواردی نیستیم که از این حق سوء استفاده می‌شود و جز با تربیت اخلاقی و بالابردن شأن و جایگاه انسان‌ها نمی‌توان از آن جلوگیری کرد و این مسأله‌ای‌ست که اسلام نسبت به آن بی‌توجه نبوده است. بلکه می‌خواهیم درباره‌ی مشروع‌بودن این حق و ضرورت وجود آن برای حفظ کانون خانواده و جلوگیری از نابودی و از هم‌پاشیدن آن سخن بگوییم.

هر قانون یا نظامی در دنیا باید لزوماً دارای سلطه‌ای باشد که به وسیله‌ی آن افرادی را که برخلاف قانون رفتار می‌کنند تنبیه و مجازات کند در غیر این صورت فقط نوشته‌ی بی‌ارزشی خواهد بود و هدفی که برای آن وضع شده است تحقق نخواهد یافت.

نظام خانوادگی و زندگی زناشویی با هدف سودمندی برای جامعه و زوجین برپا شده است و انتظار می‌رود بیشترین منافع را برای همگان در بر داشته باشد. زمانی که دوستی و محبت بر کانون آن حکم‌فرما باشد؛ بدون دخالت قانون همه‌ی منافع و مزایای آن تحقق خواهد یافت. اما زمانی که اختلاف به وجود می‌آید زیان آن فقط به زوجین محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان را نیز (که جوانه‌های فردای جامعه هستند و باید با بهترین ابزارهای تربیت و رشد از آن‌ها مراقبت کرد) در بر خواهد گرفت.

زمانی که زن عامل به وجودآمدن چنین زیانی باشد چه کسی باید او را به راه راست بازگرداند؟ آیا دادگاه می‌تواند چنین کاری کند؟ دخالت دادگاه در روابط خصوصی میان زوجین به گسترش دایره‌ی اختلافات (که ممکن است

ساده و گذرا باشد) و نابودی این رابطه می‌انجامد. زیرا این امر باعث تحقیر یکی از طرفین می‌شود و غرورش باعث کشیده‌شدن او به سوی گناه شود و در نتیجه ممکن است بر موضعش پافشاری کند. بنابراین، صحیح آن است که دادگاه فقط در مسائل مهمی دخالت کند که هر تلاشی برای حل آن‌ها دچار شکست می‌شود.

علاوه بر این پناه‌بردن به دادگاه در رویدادهای کم‌اهمیتِ زندگی روزمره که هر لحظه تکرار می‌شود و پس از مدت کوتاهی پایان می‌یابد اشتباهی‌ست که خردمندان بدان دچار نخواهند شد. هم‌چنین این کار برپایی یک دادگاه در هر خانواده را می‌طلبد تا شبانه‌روز به فعالیت بپردازد!

بنابراین، باید یک نیروی داخلی برای این تأدیب وجود داشته باشد که همان سرپرستی و تسلط مرد بر زن است. زیرا در اصل او سرپرست اصلی خانواده است و مسئولیت تحمل پیامدهای این زندگی به عهده‌ی اوست. مرد به آرامی و با روشی پسندیده به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به راه صواب بازگرداند و احساساتش را جریحه‌دار نکند خطاب به همسرش اقدام به نصیحت و اندرزهای خیرخواهانه می‌کند. چنانچه این امر نتیجه داد که بسیار مطلوب است. در غیر این صورت مرد از روش دیگر که کمی شدیدتر است استفاده می‌کند که همان خودداری از همبسترشدن با همسرش است. این عمل توجه روحی و عاطفی شدید اسلام به سرشت زن را نشان می‌دهد که همواره به زیبایی خودش می‌بالد به حدی که این امر گاهی به غرور زن و تخلف از وظایف همسری می‌انجامد. خودداری شوهر از همبسترشدن با زن در واقع به معنای سر فرود نیاوردن در برابر این، به خود بالیدن و فخرفروشی اوست و باعث می‌شود زن از این کار دست بردارد و به راه راست بازگردد.

اما چنانچه هیچ‌کدام از این روش‌ها مؤثر واقع نشد، در حقیقت ما در مقابل سرکشی شدیدی قرار گرفته‌ایم که هیچ چیز جز یک برخورد خشونت‌آمیز یعنی تنبیه نمی‌تواند با آن مقابله کند. البته تنبیه باید نه با هدف آزار رساندن بلکه با قصد تأدیب (و بازگرداندن زن به مسیر عادی زندگی زناشویی) انجام شود. به همین دلیل در اسلام تصریح شده است که تنبیه زن نباید شدید یا آزاردهنده باشد.

در این‌جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که اسلام با روا دانستن تنبیه بدنی زن در حقیقت به غرور زن اهانت کرده و با او به خشونت رفتار کرده است. اما باید متذکر شد که از یک طرف اسلحه‌ی پنهانی فقط زمانی به کار برده می‌شود که هیچ راه مسالمت‌آمیزی به نتیجه نرسد و از سوی دیگر در برخی موارد انحراف روحی روانی، هیچ ابزاری جز این روش مؤثر نخواهد بود.

اما در موارد عادی که شدت آن به درجه‌ی بیماری نمی‌رسد، نیازی به تنبیه نیست. این امر جز یک سلاح بازدارنده چیز دیگری نیست. و در موارد غیر ضروری نباید از آن استفاده کرد یا به عنوان اولین راه حل بدان اندیشید. زیرا ترتیب درجات و مراحل در آیه‌ی مورد بحث به صراحت به این امر اشاره می‌کند و رسول خدا ﷺ مردان را از

استفاده از این حق (جز در نیاز و ضرورت بسیار شدیدی که هیچ چیز جز آن مؤثر نخواهد بود) نهی می کند و در سرزنش آنان می‌فرماید:

«لاَ يَجْلِدُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعِيْرِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ».

«شما نباید همسرتان را به شدت کتک بزنید. سپس شب هنگام با او هم‌بستر شوید».[۱۰]

اما زمانی که مرد از انجام وظایف همسری تخلف کند، حکم آن متفاوت است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ النساء: ۱۲۸

«اما اگر زنی مشاهده کرد که شوهرش (جایگاه خود را بالاتر از او می‌داند و از انجام وظایف خانوادگی) امتناع می کند و (یا با او سازگاری ندارد و از او) روی‌گردان است، بر هیچ‌کدام از آن دو گناهی نیست که (بکوشند) میان خودشان صلح و آشتی ایجاد کنند، زیرا همواره صلح [از نزاع و جدایی] بهتر است».

ممکن است در ابتدا برخی از مردم خواستار مساوات و برابری کامل حقوق زن و مرد با یک‌دیگر باشند. اما مسأله در این‌جا واقعیت عملی و فطرت انسانی‌ست نه عدالت نظری و ایده‌آل بی‌پایه و اساس، کدام زن خردمند و متعادلی بر روی زمین شوهرش را به باد کتک می گیرد، سپس آن مرد در نظرش دارای احترام خواهد بود و پس از آن حاضر به ادامه‌ی زندگی با او خواهد بود؟ در کدام کشور در غرب متمدن و شرق عقب‌افتاده زنان خواستار دست‌یافتن به حق تنبیه مردان هستند؟

مهم این که شریعت اسلام زن را وادار به پذیرش و تحمل تخلف شوهر از وظایف همسری نکرده است. بلکه به او این حق را داده تا در صورتی که تحمل این شرایط را نداشته باشد (از دادگاه) درخواست جدایی و طلاق کند.

در موارد ذکرشده مشاهده کردیم که:

اولاً: تعهدات زن نسبت به مرد ظالمانه نیست. بلکه در آن مصلحت عموم که به طور مستقیم و غیر مستقیم شامل زن نیز می‌شود رعایت شده است.

ثانیاً: در مقابل اکثر تعهدات زن، تعهداتی از همان نوع از سوی مردان وجود دارد. اما در موارد اندکی که در آن به نوعی سلطه و برتری از آن مرد است، در حقیقت ویژگی‌های فطری زن و مرد رعایت شده و هدف از وضع چنین قوانینی، تحقیر یا اهانت به زن نبوده است.

ثالثاً: اسلام در مقابل دادن این برتری به مردان به زن این حق را داده است تا چنانچه قادر به قبول آن نباشد یا احساس کند قبول آن ستم به اوست، آن را نپذیرد.

۱۰- بخاری آن را در صحیح خود روایت کرده است.

هم‌چنین علاوه بر این بارها اشاره کردیم که راه عملی زن برای عدم پذیرش تعهدات و الزامات، جدایی و طلاق است که سه راه مختلف دارد:

اولین روش آن است که مرد ضمن عقد نکاح اختیارگرفتن طلاق را به زن واگذار کند. بنابراین، امر طلاق در اختیار او باشد که شریعت مقدس اسلام با صراحت، مشروع‌بودن این امر را اعلام کرده است؛ اگرچه فقط تعداد معدودی از زنان، از آن استفاده می‌کنند. اما این حقی‌ست که هرگاه بخواهند می‌توانند از آن بهره گیرند.

دومین راه این است که زن به علت بیزاری و تنفر از شوهرش و فقدان تحمل ادامه‌ی زندگی با او درخواست طلاق کند.

شنیده‌ام (گاهی، برخی) دادگاه‌ها به چنین درخواست‌هایی رسیدگی نمی‌کنند[۱۱]. در حالی که این امر مسأله‌ی روشنی است که پیامبرص آن را به رسمیت شناخته و براساس آن عمل کرده است. پس این یک امر قانونی و مشروع است. تنها شرط این کار آن است که زن از همه‌ی دارایی‌هایی که از طریق ازدواج به دست آورده است چشم‌پوشی کند که شرط عادلانه‌ای است. زیرا زمانی که مردی همسرش را طلاق می‌دهد، همه‌ی آن چیزی را که به وسیله‌ی ازدواج به دست آورده بود، از دست می‌دهد. یعنی هرکدام از زوجین که موجب قطع رابطه‌ی زناشویی می‌شود باید خسارت مادی را تحمل کند.

راه سوم این است که چنانچه زن بتواند سوء معاشرت، بدرفتاری و زیان‌رساندن شوهرش به او را ثابت کند، می‌تواند با حفظ حقش در باقی‌ماندن اموال در اختیارش و گرفتن نفقه و سایر حقوقش، درخواست طلاق نماید. دادگاه‌ها درباره این امر سخت‌گیری می‌کنند. زیرا به خوبی می‌دانند که بسیاری از درخواست‌هایی که در این‌باره نزد آن‌ها مطرح می‌شوند خالی از حیله و نیرنگ نیست. اما با وجود این، زمانی که مسأله‌ی سوء معاشرت و بدرفتاری برای دادگاه ثابت شود حکم اجرای صیغه‌ی طلاق را صادر می‌کند.

آری! این سلاح برنده‌ی زن در مقابل سلطه‌ی مرد بر اوست که با کمی دقت درمی‌یابیم که زن و مرد از نظر داشتن ابزارهای قدرت و راه‌های اعمال نفوذ و سلطه بر یک‌دیگر، باهم مساوی و برابرند.

این مطالب خود به خود ما را به بحث طلاق کشاند.

همه‌ی ما داستان‌های فراوانی درباره‌ی مصیبت‌ها و زیان‌های ناشی از طلاق از به هم‌پاشیدن کانون خانواده، سرگردان‌شدن زن و فرزندان، درگیری و مشاجره‌های تمام‌نشدنی در دادگاه‌ها بسیار شنیده‌ایم.

گاهی می‌شنویم که زن با خیال راحت و در آسایش، یا خسته و رنجور در خانه نشسته و به شیردادنِ فرزندش مشغول و در انتظار برآورده‌کردن نیاز فرزند دیگرش است و با همه‌ی وجود برای ایجاد آرامش و راحتی برای شوهرش تلاش می‌کند، اما ناگهان بدون اطلاع قبلی، سند طلاق به وسیله‌ی نامه‌رسان به دستش می‌رسد.

۱۱- منظور مؤلف بیان وضعیت قانونی آن دوران مصر است. اما امروزه در ایران چنین حقی برای زنان به رسمیت شناخته شده است. (مترجم)

چرا؟ زیرا رؤیای زودگذری به ذهن شوهرش خطور کرده است. زن دیگری را دیده و در نظرش زیباتر از همسرش جلوه کرده یا از زندگی زناشویی تکراری‌اش خسته شده است یا از همسرش خواسته تا لیوان آبی به او بدهد و زن از انجام این کار سرباز زده یا به علت خستگی در اجابت درخواستش کمی تأخیر کرده است!

اما راه مبارزه با این اسلحه‌ی خطرناک که مرد ناگهان به وسیله‌ی آن شخصیت و وجود یک زن بردبار، کانون گرم و آرام خانواه و آینده‌ی درخشانی را که در انتظار فرزندان خردسالش است به بازی می‌گیرد چیست؟

بی‌تردید این تراژدی‌های دردناک فراوان که مردم آن را برای یک‌دیگر تعریف می‌کنند در جامعه وجود دارند. اماه راه حل چیست؟

آیا مسأله‌ی طلاق را غلو کنیم؟ در این صورت با بحران‌ها و مصیبت‌های دیگر ناشی از ممنوعیت طلاق که مردم کشورهای کاتولیک[١٢] به خوبی از آن آگاهند، چه کار کنیم؟ چنانچه یکی از طرفین یا هردو از یک‌دیگر بیزار باشند و تحمل معاشرت و زندگی با یک‌دیگر را نداشته باشند، آیا دیگر می‌توان آن دو را به زور در کنار هم نگه داشت؟ و آیا این پیوند و قید و بند ابدی و همیشگی‌ست و امکان رهایی از آن وجود ندارد؟ آیا این امر به جرم و جنایت نمی‌انجامد؟ به طوری که مرد خارج از پیوند زناشویی با زن یا زنان دیگری ارتباط ایجاد کند تا نیازهای جنسی‌اش را به وسیله‌ی آن‌ها پاسخ گوید و زن نیز همین راه را در پیش بگیرد؟ آیا تربیت و رشد کودکان در چنین فضای سرد و افسرده‌ای سودمند است؟ در واقع فقط بودن آن‌ها در کنار پدر و مادرشان به تنهایی اهمیت ندارد. بلکه مهم آن فضایی است که در آن به سر می‌برند. چه بسیار افراد بزه‌کار و منحرفی که انحراف آن‌ها از همان دوران زندگیشان همراه با پدر و مادرشان (که همیشه باهم در درگیری و دعوا به سر می‌بردند) آغاز شده است.

عده‌ای پیشنهاد می‌کنند: حق طلاق‌دادن زن توسط مرد را محدود کنیم.

اما باید پرسید این امر به چه معناست؟ منظور آن‌ها این است که طلاق با مجرد اجرای لفظ آن بر زبان مرد جاری نشود، بلکه اجرای آن در دادگاه باشد و دادگاه از سوی هرکدام از زوجین فردی را به عنوان حَکَم و داور فرا بخواند و موضوع را مورد بررسی قرار دهند و به مرد مراجعه کرده و او را اندرز دهند تا شاید صلح برقرار شود. چه بسا مرد در نتیجه‌ی این کار از سرکشی‌اش دست بردارد و خانواده و رابطه‌ی زناشویی را به حال خود باقی بگذارد. اما زمانی که تلاش برای صلح از سوی دو حَکَم وجود نداشته باشد در این صورت طلاق به وسیله‌ی قاضی و نه مرد، اجرا شود.

به هرحال، من برای این تصمیم (که قسمتی از آن یعنی انتخاب حَکَم از خانواده و خویشان طرفین و تلاش برای ایجاد صلح، همان سفارش شرع مقدس اسلام است) مانعی نمی‌بینم؛ اگرچه به مفیدبودن آن چندان اعتقادی ندارم.

١٢- در ابتدا، در کشورهایی که مذهب کاتولیک داشتند طلاق ممنوع بود اما تحت فشار واقعیت‌های اجتماعی، آن را پذیرفتند.

زیرا تعهدات و احتیاط‌هایی که این مصلحان به آن فرا می‌خوانند بدون نیاز به دادگاه عملاً وجود دارد. فرض کنیم که مرد به صورت یک جانبه زن را طلاق دهد و براساس شریعت مقدس اسلام طلاق واقع شده باشد. آیا این امر مانع آن است که خانواده و نزدیکان طرفین تلاش کنند آن‌ها را به هم نزدیک کنند در نتیجه زن بدون نیاز به تصمیم یا برنامه‌ی دیگری فوراً به سوی شوهرش بازگردد؟! چنانچه این امر برای دومین بار اتفاق افتاده بود و طلاق نیز واقع شده بود در صورت تمایل مرد به ادامه‌ی زندگی زناشویی با آن زن، آیا نمی‌توان با تنبیه مرد به وسیله‌ی تعهدات جدید و قراردادن مهریه‌ی بیشتری برای زن میان آن دو توافق و صلح ایجاد کرد؟!

چنآن‌چه زوجین خواستار صلح و ادامه‌ی زندگی زناشویی پس از طلاق باشند، نیازی به دخالت دادگاه وجود ندارد. اما اگر زوجین نخواهند با یک‌دیگر آشتی کنند و به ادامه‌ی زندگی مشترک بپردازند، قاضی برای ایجاد صلح چه نیرو یا ابزاری بیشتر از دوستان و خانواده‌های زوجین در اختیار دارد؟

کشورهای متمدن فراوانی وجود دارند که براساس قانون و شریعت اسلام زندگی نمی‌کنند و در میان آن‌ها طلاق فقط در دادگاه و پس از چندین مرحله مشاوره، نصیحت و تلاش برای ایجاد سازش میان زوجین انجام می‌شود. حال باید پرسید میزان طلاق در میان آن‌ها چند درصد است؟ در آمریکا ۴۰ درصد ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌شود که این میزان از همه‌ی کشورها و حتی از مصر (که مردم آن به ازدواج و طلاق فراوان مشهورند) بیشتر است!

اما زنان و مردان تندروی که می‌خواهند قاضی فقط زمانی به مرد اجازه‌ی طلاق همسرش را بدهد که به طور قطعی ثابت شده باشد که تخلف از سوی زن بوده و به نظر قاضی ادامه‌ی زندگی با او برای مرد غیر ممکن شده است، اجازه‌ی طلاق همسرش را بدهد می‌خواهند از این راه به کدام کرامت و بزرگی برای زن دست یابند؟ این چه عزت و کرامتی است که زن در خانه‌ی مردی بماند که از او بیزار است و نمی‌خواهد با او زندگی کند و همواره با صراحت اعلام می‌کند که از او متنفر است و در قلبش جایگاهی ندارد و او را به حال خود رها کرده است و با اطلاع او با زنان دیگر در ارتباط است؟ آیا حیله و نیرنگ‌های زنانه، دیگر هیچ فایده‌ای دارد؟ آیا این هدفی‌ست که قانون اسلام می‌خواهد بدان دست یابد؟ آیا تنها راه چاره آن است که زن به هر قیمتی و علی‌رغم میل و خواست همسرش و در حالی که عزت و قدرتش را نیز از دست داده است در کنار او بماند؟

آیا زن می‌خواهد برای تربیت فرزندانش با مردی زندگی کند که او را دوست ندارد؟ آیا برای فرزندان و تربیتشان شرافتمندانه‌تر آن است به همراه مادرشان از آن پدر جدا شوند یا این که شب و روز در این فضای تاریک و ناخوشایند زندگی کنند؟

هرگز هدف این تندروها ایجاد مودت و دوستی میان زوجین نیست!

با تغییر قانونی که برای حالت‌های ضروری وضع شده است و انسان غیر مسلمان (هیچ راهی جز آن ندارد، مشکل حل نمی‌شود. بلکه راه حل آن تربیت افراد جامعه به وسیله‌ی بالابردن سطح فرهنگی و روحی) روانی و تهذیب

احساسات و انگیزه‌های افراد است. به گونه‌ای که خیر و نیکی بر آن‌ها غلبه پیدا کند تا با عادت‌دادن مرد بر این‌که به زندگی زناشویی به عنوان یک پیوند مقدس بنگرد که نباید با احساسات زودگذر و بی‌ارزش آن را به نابودی بکشاند، مودت و دوستی به عنوان یک اصل در زندگی تبدیل شود.

تربیت یک مسیر طولانی و آرام است و نیاز به جامعه‌ای دارد که براساس اسلام زندگی کند و احکام الهی را در همه‌ی امور جاری سازد. هم‌چنین به تلاش پیگیر و مستمر در خانه، مدرسه، سینما، رادیو تلویزیون، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مساجد و سایر ابزارهای فرهنگی و اطلاع رسانی نیاز دارد. اما با وجود همه‌ی این‌ها، تنها راه تضمینی برای حفظ کانون خانواده، تربیت است.

در عادلانه‌بودن قانون اسلام همین بس که برای طرفین حقوقی را در نظر گرفته است. هم‌چنین به زن حق داده است هرگاه احساس کند، زندگی با شوهرش به مودت و توافق مورد نظر منتهی نمی‌شود، درخواست طلاق کند.

اما علی‌رغم همه‌ی این جزئیات نباید فراموش کرد که ناخوشایندترین امر حلال نزد خداوند، طلاق است.

لازم است بدانیم که تعدد زوجات در اسلام نه یک اصل بلکه قانون فوق العاده‌ای است [که برای موارد ضروری وضع شده است]. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ﴾

(النساء: ۳)

«اگر ترسیدید که نتوانید درباره‌ی یتیمان دادگری کنید (و دچار گناه بزرگی شوید، هم‌چنین اطمینان داشتید که در صورت داشتن همسر یا همسران دیگری می‌توانید میان آن‌ها عدالت برقرار کنید و توان مالی، جسمی و روحی اداره‌ی زندگی آن‌ها را داشتید)، با دو یا سه یا چهار زن از زنان دیگری که برای شما حلال هستند و دوستشان دارید ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان آن‌ها دادگری کنید، به یک زن اکتفا کنید یا با کنیزان خود (که توقع مادی کمتری دارند) ازدواج کنید».

بنابراین، آن‌چه مورد نظر اسلام است ایجاد عدالت و برابری است که قابل تضمین نیست. با وجود این، در اسلام اصل بر تک‌همسری یعنی ازدواج مرد، فقط با یک زن است. اما مواردی پیش می‌آید که تک‌همسری برای مرد ظالمانه است و عادلانه نیست. در چنین مواردی با وجود این که نیک می‌دانیم که عدالت مطلق در آن تضمین نشده است به تبصره‌ی اصل ازدواج یا قانون فوق العاده پناه برده می‌شود تا زیان بزرگی را با تحمل زیان کمتر از میان برداشت.

یکی از مواردی که جامعه به شدت به این قانون نیاز دارد، دوران جنگ (یا پس از آن) است که تعداد زیادی از مردان جوان کشته می‌شوند. در نتیجه تعادل میان تعداد مردان و زنان در جامعه از میان می‌رود و تعداد زنان بر مردان فزونی می‌یابد. در چنین حالتی تعدد زوجات یک نیاز ضروری‌ست تا به‌وسیله‌ی آن از ایجاد فساد اخلاقی

و هرج و مرج اجتماعی که به طور طبیعی از وجود تعداد فراوانی زن مجرد یا بیوه در جامعه به وجود می‌آید، جلوگیری شود.

ممکن است زن بتواند در جامعه کار کند و هزینه‌ی زندگی خود و افراد تحت سرپرستی‌اش را تأمین کند. اما باید پرسید: نیاز جنسی‌اش را چگونه تأمین می‌کند؟ از آن‌جا که زنان فرشته یا قدیسه نیستند، بنابراین جز پناه‌بردن به آغوش مردان برای چند لحظه‌ی گذرا در طول شبانه‌روز چه راهی دارند؟ آن‌ها نیاز خود به داشتن فرزند را چگونه اشباع و ارضا می‌کنند؟ حال آن که نیک می‌دانیم نیاز به داشتن فرزند یک غریزه‌ی انسانی‌ست که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را سرکوب یا انکار کند و این میل در زنان بسیار بیشتر از مردان است. زیرا این امر هستی و وجود اصلی زن است که بدون آن لذت زندگی را احساس نخواهد کرد.

صرف‌نظر از نیاز جامعه به اخلاق پاکی که آن را از اباحی‌گری و فسادی (که بسیاری از کشورها بدان مبتلا شدند و باعث شد نامشان از صفحه‌ی تاریخ محو گردد) حفظ کند آیا راهی برای تأمین این نیازها برای زن وجود دارد؟ آیا جز مشترک‌بودن چند زن در داشتن یک شوهر به صورت آشکارا، علنی و قانونی، مشروط بر داشتن حقوق مساوی در همه چیز (جز عواطف و احساسات قلبی که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد) راهی وجود دارد؟

آری! این یکی از اهداف اسلام از وضع این قانون است. هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که اشتراک یک زن با زنان دیگر در داشتن یک شوهر به او آرامش می‌دهد و او را به خوش‌بختی مورد نظرش می‌رساند. بلکه این امر ناشی از ضرورت است و چنانچه برای زنی ثابت نشود که زیان ازدواج با یک مرد متأهل و داشتن هوو کمتر از مجردماندن است، هرگز مشکلات و سختی‌های ناشی از این ازدواج را نخواهد پذیرفت.

هر حالتی که در آن به هر علتی توازن میان تعداد زنان و مردان در جامعه به هم بخورد، کاملاً شبیه دوران جنگ به شمار می‌آید. زیرا مردان بیش از زنان در معرض حوادث ناشی از کار، تصادفات جاده‌ای و بیماری‌ها هستند. هم‌چنین آن‌ها در مقابل حوادث طبیعت ضعیف‌تر از زنان هستند. اما هنگامی که تعداد زنان و مردان با یک‌دیگربرابر باشد، از نظر آماری تعدد زوجات ممکن نیست و در طول تاریخ در هیچ جامعه‌ای هرگز تعداد مردان از زنان بیشتر نبوده است تا چنانچه جوانی بخواهد ازدواج کند به علت این که مردان دیگری سهم او از زنان را تصاحب کرده باشند، همسری نیافته باشد.

علاوه بر این، موارد استثنایی و کمیابی وجود دارند که نزد فقها مشهور است که در آن تعدد زوجات، لازم و ضروری است. از جمله‌ی این موارد زمانی‌ست که نیروی جنسی مردی به حدی فراوان باشد که نتواند به یک زن اکتفا کند و چنین فردی دو راه در پیش دارد: یا باید راه مشروع و معقولش را که اختیار همسر دوم است، برگزیند و یا در خفا از راه نامشروع با زنان دیگری ارتباط داشته باشد که یک جامعه‌ی پاک به او اجازه‌ی چنین عملی را نمی‌دهد. از جمله‌ی موارد دیگری که مرد می‌تواند مجدداً ازدواج کند، نازایی و عقیم‌بودن زن است و چنان‌که

گفتیم داشتن فرزند و تولید نسل یک تمایل والای انسانی است و داشتن چنین تمایلی اصلاً ننگ و عار نیست. درست است که زن در عقیم‌بودن خودش هیچ تأثیری ندارد، اما چه کسی می‌تواند ادعا کند محرومیت اجباری مرد از داشتن فرزند، عادلانه است؟ چنانچه زن با ازدواج مجدد شوهرش موافقت کرد بسیار عالی است. در غیر این صورت چنانچه نتواند این امر را بپذیرد، راه طلاق بر او باز است.

از موارد دیگری که فرد می‌تواند با زن دیگری ازدواج کند، بیماری مزمن و همیشگی زن است به گونه‌ای که امکان رابطه‌ی جنسی با او را غیر ممکن کند. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند میل جنسی به خودی خود، بی‌ارزش است.[۱۳] بنابراین، این میل نباید به عاملی برای از بین‌بردن خوش‌بختی زن تبدیل شود. مسأله، ارزشمند یا بی‌ارزش‌بودن غریزه‌ی جنسی نیست. بلکه این غریزه یک نیاز همگانی و عمومی است. چنانچه مرد داوطلبانه یا برای مراعات وضعیت همسرش از آن چشم‌پوشی کند، یک فداکاری و از خودگذشتگی شایسته‌ی تقدیر و تحسین است. اما خداوند از هر انسانی فقط به اندازه‌ی توانش توقع دارد. قبول وضعیت موجود بهتر از تظاهر به فداکاری و در همان حال خیانت در خفاست؛ هم‌چنانکه در کشورهایی که تعدد زوجات در آن‌ها ممنوع است چنین وضعیتی حکم‌فرماست.

از جمله‌ی موارد دیگری که مرد می‌تواند با زن دیگری ازدواج کند، تنفر و بیزاری طرفین از یک‌دیگر است به‌گونه‌ای که نتوان این وضعیت را کنترل کرد یا از آن رهایی یافت.

مشاهده می‌کنید که در همه‌ی موارد فوق، مرد برای فرار از ننگ طلاق و وفاداری نسبت به زندگی طولانی با او از طلاق‌دادنش خودداری کرده و به زندگی با او ادامه می‌دهد که اگرچه این امر به خوشبختی زن منجر نمی‌شود اما احساس ارزشمندی است. اما در صورتی که نگه‌داشتن زن به خاطر وفاداری و رفتار پسندیده نباشد، بلکه هدف مرد از این کار آزار و سوء استفاده باشد، این امر از دیدگاه اسلام ناجوانمردانه، حرام و یکی از مواردی‌ست که زن در صورت مشاهده‌ی آن می‌تواند درخواست طلاق کند و قاضی هم حکم آن را صادر می‌کند.[۱۴]

در ادامه‌ی بررسی شبهات پیرامون مسأله‌ی زن در اسلام به مسأله‌ی حق کارکردن زن می‌پردازیم؛ حقی که هیچ شبهه‌ای بدان راه ندارد. در صدر اسلام هرگاه شرایط کارکردن برای زنان فراهم بوده به کار و فعالیت پرداخته‌اند. اما به رسمیت‌شناختن حق کارکردن زنان به خودی خود مسأله‌ای نیست. بلکه واقعیت این است که اسلام خارج‌شدن زن از کانون خانواده و کارکردن او در مواردی غیر از زمینه‌ها و فعالیت‌های ضروری را (که از یک سو نیاز جامعه و از سوی دیگر نیاز خود زنان آن را ایجاب می‌کند) تأیید نمی‌نماید. تدریس در مدارس و آموزشگاه‌های دخترانه، پرستاری، پزشکی و فعالیت‌های دیگر زمینه‌هایی هستند که هم‌چنان‌که مردان در دوران

۱۳- اسلام همه‌ی گرایش‌های فطری و غریزی را که به خودیِ خود کارکردِ زیستی پاک، ارزشمند و اشباع شدنی دارند به رسمیت می‌شناسد. بلکه فقط زمانی آن را تقبیح می‌کند که به گناه و جرم منتهی شود. نگا: فصل «دیدگاه اسلام» از کتاب «انسان بین مادی‌گری و اسلام».

۱۴- نگا: آیه‌ی ۱۲۹ سوره نساء.

جنگ به وطن خدمت می‌کنند جامعه به اشتغال زنان در آن‌ها نیاز دارد و حق دارد آن‌ها را برای این کار به خدمت بگیرد. نیاز زنان بی‌سرپرست یا نیازمند به کار، امری‌ست که حق آنان را در زمینه‌ی کارکردن رسمیت می‌بخشد. زیرا کارکردن مانع گرفتارشدن آن‌ها در دام فحشا برای تأمین نیازهای زندگی‌شان می‌شود.

بنابراین، کارکردن زنان در مشاغلی که با خودشان در ارتباط است مانند تدریس در مدارس دخترانه، پرستاری، پزشکی و... اموری‌ست که شایسته است زنان در آن به فعالیت بپردازند و مجبورشدن زنان به کارکردن در صورت نداشتن سرپرست یا کافی‌نبودن درآمد، یک نیاز اجتماعی به شمار می‌آید و اسلام در این حالت حق کارکردن آنان را به رسمیت می‌شناسد. اما این‌که در جامعه اصل بر آن باشد که مانند کشورهای غربی و کمونیستی زن برای کارکردن از خانه خارج شود امر غیر معقولی است که هرگز اسلام آن را نمی‌پذیرد. زیرا در این صورت، زن از وظیفه‌ی اصلی‌اش بازمی‌ماند و در نتیجه زیان‌های روحی، اجتماعی و اخلاقی آن بیش از منافع آن خواهد بود.

هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند ساختار جسمی، فکری و روحی زن برای وظیفه‌ی معینی یعنی وظیفه‌ی مادری آفریده نشده است. این ساختار به گونه‌ای‌ست که چنان‌که به آن وظیفه نپردازد، در حقیقت پتانسیل زیستی‌اش که برای هدف خاصی تعیین شده از بین رفته و از هدف اصلی منحرف شده است. اما زمانی که به علت وجود نیاز و ضرورتی به این کار بپردازد بر او خرده گرفته نمی‌شود. اما پرداختن بدان بدون وجود نیاز مبرم و فقط جهت پاسخ‌گویی به یک خواسته‌ی گذرا و ساده‌لوحانه (که بسیاری از مردم بدان گرفتار شده‌اند و می‌خواهند بیش از حد از آن لذت ببرند که از پس از آن طوفان شدیدی جامعه را در بر می‌گیرد) امری‌ست که انتظار نمی‌رود اسلام آن را بپذیرد و چنانچه آن را پاسخ بگوید بی‌تردید یکی از مزایا و برتری‌هایش بر دیگر مکاتب را (که نگریستن به انسانیت به عنوان یک هستی واحد و جدانشدنی است) از دست می‌دهد.

گفته می‌شود زن می‌تواند هم‌زمان هم مادر باشد و هم کارکند و فرستادن فرزندان به مهد کودک می‌تواند مشکل را حل کند. این سخن ادعایی است که با کمی اندیشیدن می‌توان به بطلان آن پی برد.

مهد کودک‌ها می‌توانند همه‌ی نیازهای جسمی و مادی و روحی کودک را تأمین کنند و از هر نظر از او مراقبت به عمل آورند. اما نمی‌توانند تنها عنصری را که تنها برپادارنده‌ی زندگی و استوارکننده‌ی هستی اوست در اختیارش بگذارند. آری! این عنصر همان مهر و محبت مادری است نه محبت زنان دیگر.

تمدن جنون‌زده‌ی غرب و کمونیسم جهل‌زده‌ی شرق هرگز قادر به تغییر سرشت و طبیعت انسان نخواهند بود. کودک به یک مادر کامل نیاز دارد تا حداقل در دو سال اول زندگی‌اش کسی در داشتن آن با او شریک نباشد، حتی اگر آن کودک برادرش باشد. آری! کودک به مادری نیاز دارد تا به طور تمام وقت به خواسته‌هایش پاسخ بگوید و او را زیر بال مهر و محبت پرورش دهد و به‌طور کامل از او نگهداری کند و کودک در آغوش او احساس آرامش کند. در غیر این صورت روان کودک مملو از عقده و استرس خواهد شد. چگونه می‌توان ادعا

کرد که مربیِ مهد کودک که ۱۰ یا ۲۰ کودک و حتی تعداد بیشتری را تحت مراقبت قرار می‌دهد و همه‌ی آن‌ها در داشتن یک مادر ساختگی مشترک‌اند و بر سر تصاحب آن با یک‌دیگر دعوا می‌کنند، جای مادر واقعی کودک را خواهد گرفت؟ مگر نه این که کودکانی که با داشتن غریزه‌ی جدال و ستیز با یک‌دیگر بزرگ می‌شوند قلب‌هایشان هم‌چون سنگ سخت می‌شود و نهال محبت و دوستی در آن نخواهد رویید؟

وجود مهد کودک مانند کارکردن زنان امری ناگزیر است که به‌وسیله‌ی آن‌ها نیاز جامعه تأمین می‌شود. اما این که بدون وجود ضرورت به عنوان اصل و امری عادی و طبیعی دربیاید، جنونی‌ست که انسان‌های عاقل هرگز بدان روی نخواهند آورد.

چنان‌چه بر دارایی‌های مادی انسان امروزی روز به روز افزوده شود، اما نیروهای انسانی خود را در معرض نابودی قرار دهد، دیگر این دارایی‌ها و نیروهای مادی برایش چه فایده‌ای خواهد داشت؟

ممکن است غربِ مبتلا به جنون، برای ابتلا به چنین وضعیتی به علت داشتن شرایط تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی خاص در این‌باره بهانه‌ای داشته باشد. ولی ما مسلمانان در مشرق زمین چه بهانه‌ای داریم؟ آیا به علت کمبود نیروی کار مردان و ایجاد فرصت‌های جدید اشتغال به نیروی کار دیگر نیاز داریم؟ آیا مردان مسلمان اعم از پدران، برادران، همسران یا اقوام و خویشاوندان از تأمین زندگی زنان سر باز زده‌اند تا زنان خودشان مجبور به کارکردن شوند؟

عده‌ای ادعا می‌کنند کارکردن به زن شخصیت و جایگاه اقتصادی مستقلی می‌دهد در نتیجه به کرامت خود دست می‌یابد. آیا اسلام زن را از داشتن شخصیت و جایگاه اقتصادی مستقل محروم کرده است؟ واقعیت این است که در سرزمین‌های اسلامی از نظر قانون مشکلی نداریم. مسأله‌ی اصلی ما همان فقر فراگیری‌ست که برای مرد و زن منبع درآمد آبرومندانه‌ای باقی نگذاشته است. راه حل آن نیز افزودن بر میزان تولید است تا همه‌ی مردم اعم از زنان و مردان بی‌نیاز شوند و در نتیجه در جامعه نیازمندی باقی نماند، نه این که زن و مرد بر سر تصاحب مایحتاج زندگی با یک‌دیگررقابت کنند.

عده‌ای می‌گویند: وجود دو منبع درآمد برای یک خانواده بسیار بهتر از یک درآمد است. ممکن است این گفته در موارد خاصی صحیح باشد. اما اشتغال هر زن در کاری غیر از وظایف زنانه‌اش یعنی خانه‌داری و تربیت فرزندان، در حقیقت به بیکاری یک مرد می‌انجامد در نتیجه برپایی خانواده‌ی جدیدی را به تأخیر می‌اندازد و باعث افزوده‌شدن بر دوره‌ی مجردماندن جوانان می‌شود که گاه به افتادن آن‌ها در دام گناه می‌انجامد، پس کدام عقل اقتصادی، اجتماعی یا اخلاقی این هرج و مرج را تأیید می‌کند؟

اسلام با اختصاص‌دادن زن به وظیفه‌ی اولیه‌اش که هدف از آفرینش اوست و در آن به نبوغ رسیده است، به طرف بشری و نیاز جامعه پاسخ گفته است. هم‌چنین تأمین نفقه‌ی زن را به عهده‌ی مرد گذاشته به طوری که مرد قادر به

گریز از بار مسئولیت آن نیست تا ذهن زن از نگرانی نسبت به تأمین نیازهای زندگی‌اش رهایی یابد و همه‌ی تلاش و پتانسیل خود را صرف تربیت و مراقبت از میوه‌ی ارزشمند درخت بشریت یعنی فرزندان نماید. هم‌چنین در اجرای این وظیفه او را از حمایت و احترام کامل بهره‌مند کرده است تا حدی که یکی از یاران پیامبرص از ایشان پرسید: چه کسی بیشتر از همه‌ی مردم سزاوار رفتار نیک من است؟ پیامبرص فرمود: مادرت! آن فرد پرسید: بعد از او چه کسی سزاوار رفتار و تعامل نیک است؟ پیامبر باز هم فرمود: مادرت! مرد برای سومین بار سؤال خود را تکرار کرد. پیامبرص بازهم در پاسخ فرمود: مادرت! آن مرد بازهم پرسید: پس از مادرم چه کسی سزاوار خوش‌رویی و رفتار پسندیده‌ی من است؟ آنگاه پیامبرص فرمود: پدرت.[۱۵]

پس آن قضیه‌ای که زن مسلمان می‌خواهد بدان بپردازد کدام است؟ در زندگی چه هدفی باقی مانده است که اسلام آن را برای زن مسلمان عملی نکرده باشد تا از طریق حق انتخاب و داشتن نماینده در پارلمان برای رسیدن بدان تلاش کند؟

آیا زن می‌خواهد به حقوق برابری با مردان دست یابد؟ آری! اسلام در برابر قانون این حق را به طور نظری و عملی به او داده است.

آیا می‌خواهد استقلال اقتصادی و آزادی تعامل مستقیم با جامعه را به دست آورد؟ آری! اسلام اولین مکتبی بود که این حقوق را برای زن به رسمیت شناخت.

آیا می‌خواهد حق تحصیل علم را به دست آورد؟ آری! اسلام نه تنها این حق را به او داده بلکه آن را بر زن واجب کرده است.

آیا زن می‌خواهد بدون اجازه‌ی خودش به عقد کسی درآورده نشود، بلکه حتی خودش از مردان خواستگاری کند؟

آیا زن انتظار دارد که تا زمانی که به طور شایسته به وظیفه‌ی همسری‌اش عمل می‌کند، با او به طرز شایسته‌ای رفتار شود؟

آیا می‌خواهد زمانی که احساس کند با او بدرفتاری می‌شود، حق اجرای طلاق و جدایی را به دست آورد؟

آری!... اسلام همه‌ی این حقوق را به زن داده و مردان را به مکلف به دادن آن به زنان کرده است.

آیا زن می‌خواهد حق کارکردن را به دست آورد؟ آری! زن در اسلام چنین حقی دارد.

آیا زن این حقوق طبیعی را می‌خواهد یا هدفش دست‌یافتن به بی‌عفتی، بی‌بند و باری جنسی و ابتذال است؟ این تنها نوعی از آزادی‌ست که اسلام آن را از زن و مرد به طور کاملاً مساوی دریغ کرده است. حتی به دست‌آوردن این آزادی نیاز به داشتن نماینده در پارلمان ندارد. بلکه با از هم‌پاشیدن روابط و سنت‌های جامعه به راحتی می‌توان

۱۵- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.

بدان دست یافت و بدین ترتیب کسانی که خواستار ابتذال هستند به دامن آن پناه می‌برند و همه‌ی موانع از سر راه‌شان برداشته می‌شود!

برخلاف تصور افراد سطحی‌نگر و زنان رانده‌شده و فریب‌خورده‌ی کنفرانس‌ها، واردشدن به پارلمان به خودیِ خود نه یک هدف، بلکه ابزاری برای رسیدن به هدفی دیگر است. چنانچه اهداف دیگر تحقق یابد دیگر چه نیازی به این هدف وجود دارد جز این که کورکورانه از غربِ گرفتار جنون پیروی شود. حال آن که شرایط، وضعیت و ارزش‌های زندگی ما با آن‌ها کاملاً تفاوت دارد؟

بی‌تردید گروهی خواهند گفت: تفاوت شرایط و ارزش‌ها به ما چه ربطی دارد؟ وضعیت زن در مشرق زمین به حدی اسفناک است که سکوت درباره‌ی آن روا نیست. زنان در غرب از هر قید و بندی آزاد شده و به جایگاه اجتماعی‌اش دست یافته است. زنان شرق نیز باید از راه و روش آن‌ها پیروی کنند تا به حقوق خود دست یابند.

بخشی از این سخنان حقیقت است. زن در بیشتر کشورهای اسلامی بی‌سواد، عقب‌مانده، تحقیر شده و فاقد هرگونه کرامت و عزتی است، مانند حیوانات زندگی می‌کند، در فساد مادی و معنوی غوطه‌ور است، روز به روز بر میزان بدبختی‌اش افزوده می‌شود، سیر قهقرایی و حرکت به‌عقب می‌پیماید، از دنیای غرایز چندان فاصله نگرفته و فرصت پیشرفت برایش فراهم نبوده است.

آری! این حقیقت دارد. اما چه کسی مسئول به وجودآوردن آن است؟ اسلام و تعالیمش یا دیگران؟

وضعیت اسف‌باری که زن در مشرق زمین از آن رنج می‌برد، به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و روحی آن سرزمین برمی‌گردد که باید بدان توجه کرد تا بدانیم که منشأ این فساد کجاست تا با دیده‌ی بصیرت در صدد اصلاح آن برآییم.

این فقر زشتی که چندین نسل از شرقیان آن را تحمل کرده‌اند، این ظلم اجتماعی که گروهی را در خوش‌گذرانی و رفاه بیش از حد غرق کرده و در مقابل دیگران را در فقری قرار داده که حتی لقمه نانی برای خوردن و لباسی برای پوشیدن نمی‌یابند، این خفقان سیاسی که حاکمان را به طبقه‌ای غیر از مردم تبدیل کرده که دارای حقوق فراوان و فاقد هر نوع مسئولیتی هستند و در مقابل، مردم همه‌ی مسئولیت‌ها را به عهده دارند و از هرگونه حقوقی محروم‌اند، این ظلمت عالم‌گیر و فلاکت جان‌سوز که در نتیجه‌ی این شرایط، بیشتر مردم در آن به سر می‌برند، همگی در خواری و ستمی که نسبت به زن روا داشته می‌شود، تأثیر دارد.

آن‌چه زن بدان نیاز دارد، احساس احترام و دوستی از سوی مرد است. آیا در سایه‌ی فقر کشنده و خفقان عمومی شدید این عواطف و احساسات به وجود می‌آید؟

قربانیان چنین وضعیتی فقط زنان نیستند. بلکه اگرچه در تظاهر وضعیت بهتری دارند. اما آن‌ها نیز در چنین وضعیتی به سر می‌برند. مرد با خشونت و بی‌رحمی با همسرش رفتار می‌کند. زیرا می‌خواهد قدرت و شخصیتی را که در

جامعه از او گرفته‌اند، در خانه به زنش ثابت کند؛ هستی و شخصیتی که کدخدا، زمین‌دار، پلیس، ارباب، کارخانه‌دار و مسئولین آن را تحقیر و خوار کرده‌اند؛ خواری، فقر و وضعیت ظالمانه‌ای که توان مقابله با آن یا غلبه بر آن را ندارد باعث سلب شخصیت او شده است. در نتیجه خشم فروخورده‌ی خود را بر سر همسر و فرزندان و سایر زیردستانش خالی می‌کند تا شاید ساعتی بیاساید.

این فقر کافرکیش همه‌ی افراد جامعه را فرا گرفته و همه‌ی تلاش مرد را به خود معطوف کرده و نیروی جسمی و روحی‌اش را سلب می‌کند. در نتیجه دیگر در خود این گنجایش را نخواهد یافت تا عواطف محبت‌آمیز و رفتار کریمانه با دیگران در آن رشد کند و نه در اعصابش چنین نیرویی را می‌یابد که اشتباهات کم‌اهمیت مردم را تحمل و در مقابل آن صبر پیشه کند یا از آن صرف‌نظر نماید. این فقر همان چیزی‌ست که زن را به بردگی برای مرد می‌کشاند و او را وادار به تحمل ظلم و ستم او می‌کند. زیرا چنین وضعیتی را بهتر از بی‌سرپرستی می‌داند و این همان امری‌ست که او را از استفاده از حقوق مشروع‌اش — که ممکن است در صورت استفاده از آن بتواند مرد را کنترل کند — بازمی‌دارد. او همواره نگران آن است که مبادا شوهرش او را طلاق دهد. در این صورت تکلیف او چیست؟ معمولاً پدر، سرپرستی فرزندان را به عهده می‌گیرد. اما بر سر آن زن مطلقه چه خواهد آمد؟ چه کسی زندگی‌اش را تأمین خواهد کرد؟ خانواده نیازمند و فقیرش؟! آن‌ها به علت تنگ‌دستی شدید، به هیچ وجه مایل به جدایی او از شوهرش نیستند تا مبادا دوباره او بر تعداد افراد خانواده‌شان افزوده شود. در نتیجه او را به تحمل این خواری و ذلت تشویق می‌کنند.

آری! بی‌تردید امروزه جوامع شرقی به علت دست‌نیافتن به اهداف و از دست‌دادن جایگاهشان و غرق‌شدن در تاریکی‌های جهل و فقر به جوامعی عقب‌افتاده تبدیل شده‌اند. در جوامع عقب‌افتاده همه‌ی ارزش‌های انسانی سقوط می‌کنند و قدرت در همه‌ی اشکالش به تنها فضیلت و برتری تبدیل خواهد شد و ضعف و ناتوانی توجیهی برای خواری و تحقیر خواهد بود.

از آن‌جایی که مرد از زن قوی‌تر است پس او را تحقیر می‌کند. زیرا زن در جایگاه اجتماعی پایین‌تری قرار دارد، به‌طوری که نمی‌تواند به جایگاهی از انسانیت دست یابد که در آن به انسان به خاطر انسان‌بودنش احترام گذاشته می‌شود، مگر این که قدرت یا ثروت داشته باشد که در این صورت به علت داشتن آن ابزار قدرت، مورد احترام و تقدیر قرار خواهد گرفت!

در جوامع عقب‌افتاده مردم به مرتبه‌ی ارضای غرایز یا جایگاهی نزدیک به آن سقوط می‌کنند و به ویژه غریزه‌ی جنسی بر آن‌ها غلبه پیدا می‌کند و به دنیا از چهارچوب آن می‌نگرند. در نتیجه زن از نظر مرد فقط به کالایی تبدیل

می‌شود[١٦] و در او هیچ فضیلت ذاتی، عقلی یا روحی نمی‌یابد تا به خاطر آن به او مفاهیم والا و قابل احترام انسانی را نسبت دهد. اگر رابطه‌ی جنسی در میان حیوانات نمایانگر تسلط جنس مذکر بر مؤنث است، در جامعه‌ی عقب‌افتاده این کار نشان‌گر ترکیبی از دو احساس بی‌ارزش است: احساس تسلط مرد بر زن در هنگام رابطه‌ی جنسی و اهمال و بی‌توجهی پس از این عمل.

در کشورهای عقب‌افتاده، به تربیت توجهی نمی‌شود. زیرا در میان فقر و جهل، به این مسأله به دیده‌ی رفاهی نگریسته می‌شود که چشم انسان از دیدنش خیره می‌ماند. تربیت تنها وسیله‌ای‌ست که فرد را به جایگاه واقعی‌اش و مفهوم انسانیت می‌رساند و شأن و مرتبه‌ی او را از جایگاه حیوانی بالاتر می‌برد. زمانی که تربیت وجود نداشته باشد یا غلط و فاسد باشد، مردم براساس غرایزشان یعنی قدرت‌پرستی، نگریستن به زندگی از دید شهوت‌ها و سنجیدن آن با معیار غرایز و لذت‌ها عمل خواهند کرد.

در چنین فضایی (ناخودآگاه) مادر، زن را در نظر پسر خردسالش، منفی و حقیر جلوه داده و او را به صورت دیکتاتور مستبدی بار می‌آورد. زیرا مادری که فرزندش را بیش از حد نوازش می‌کند و در حد معقولی او را نمی‌پروراند در حقیقت او را چنان عادت می‌دهد که گفتار خودش را چه صحیح و چه غلط، دستوری لازم الاجراء بداند و آن را بر دیگران تحمیل کند. هم‌چنین به او یاد می‌دهد از کنترل غرایز و امیالش خودداری کند. در واقع این امر چیزی جز الهام این غرایز و شهوات نیست. چنانچه جامعه با اضطراب، خفقان و تبعیض در مقابل تحقق یک شخصیت سالم و متعادل در مرد، قرار گیرد و مانع به وجودآمدن آن شود و روز به روز به انحراف بیشتر او انجامد، مرد نیز همه‌ی عقده‌هایش را بر سر افراد زیر دستش اعم از مردان، زنان و کودکان خالی می‌کند.

آن‌چه ذکر شد مهم‌ترین عوامل فساد در جامعه‌ی شرقی بودند که به ایجاد وضعیت کنونی برای زنان منجر شده و آنان را به شرایط خوارکننده و رقت‌بار امروزی‌شان درآورده است. کدام‌یک از عوامل به وجودآورنده‌ی این وضعیت و شرایط با روح اسلام سازگار است؟ آیا اسلام وجود فقر در جامعه را روا دانسته است؟ آیا اسلام همان مکتبی نیست که از نظر اقتصادی جامعه را به درجه‌ای از تعادل رسانده بود که در دوران عمر بن عبدالعزیز در آن هیچ انسان نیازمندی وجود نداشت که خواستار دریافت زکات باشد یا آن را بپذیرد؟

این همان اسلامی‌ست که یک بار بر روی زمین عملی شده است و همان مکتبی‌ست که امروزه خواستار عملی‌کردن آن در جامعه هستیم. آری! اسلام همان نظامی‌ست که ثروت را به طور عادلانه در میان گروه‌های مختلف جامعه تقسیم می‌کند تا اموال فقط در میان ثروتمندان گردش نکند[١٧] و سطح زندگی گروه‌های مختلف

١٦- مرد نیز در دیدگاه زن چنین حالتی پیدا می‌کند. اما به علت کارکردن، نفقه‌دادن و سایر وظایف مرد، او در دیدگاه زن به جایگاهی والاتر از غریزه‌ی جنسی محض دست می‌یابد.

١٧- ترجمه‌ی قسمتی از آیه ٧ سوره حشر.

جامعه را به یک‌دیگر نزدیک می‌کند. زیرا از رفاه‌زدگی بیزار است و آن را حرام می‌داند. هم‌چنین به شدت مخالف وجود پدیده‌ی فقر در جامعه است و برای از بین‌بردن آن تلاش می‌کند.

فقر عامل اصلی مشکلات زنان مشرق زمین است که چنانچه ریشه‌کن شود مشکل اصلی جامعه حل خواهد شد و زن به کرامت و شخصیتش دست خواهد یافت. در اسلام زن مجبور نیست برای به دست‌آوردن مایحتاج زندگی‌اش کار کند (اگرچه این امر حق طبیعی اوست) اما افزایـش سطح ثروت عموم مردم باعث می‌شود سهم زن از ارث (که آن را جز برای خود خرج نخواهد کرد) به تنهایی باعث احترام‌گذاشتن مرد به او شود. هم‌چنین زن را به تمسک به حقوقش که بیم از مبتلاشدن به فقر آن‌ها را از دست داده است فرا می‌خواند.

آیا در اسلام از نظر سیاسی نسبت به فردی یا گروهی ظلم روا داشته می‌شود تا افراد را در جامعه در خفقان نگه دارد تا عقده‌های فروخته‌شان را در منزل بر سر اعضای خانواده‌شان خالی کنند؟

آیا اسلام چیزی جز انقلاب و قیام علیه ظلم و فراخواندن مردم به مقاومت در برابر ظالمان بود؟ آیا اسلام همان مکتبی نیست که در تربیت افراد جامعه به عنوان حاکم و شهروند، به درجه‌ای رسیده بود که خلیفه‌ی دوم، عمر بن خطاب بر روی منبر خطاب به مردم گفت: «ای مردم! سخن مرا بشنوید و از آن اطاعت کنید». مردی از مسلمانان برخاست و به او گفت: «تا زمانی که به ما نگویی عبایی را که بر تن داری از کجا آورده‌ای نه به سخنانت گوش می‌دهیم و نه از تو اطاعت می‌کنیم!». عمر خشمگین نشد. بلکه سؤال آن مرد مسلمان را ستود و حقیقت امر را برایش توضیح داد تا این که آن مرد قانع شد و گفت: «حالا دستور بده تا بشنویم و اطاعت کنیم!» آری! این همان اسلامی‌ست که زمین یک بار آن را به خود دیده و امروزه ما خواستار اجرای مجدد آن در جامعه هستیم.

زمانی که چنین مکتبی در میان مردم عملی شود، آنان دیگر شاهد آن خفقان شدید نخواهند بود که غول‌آسا بر جامعه‌ی بشری سایه افکنده و آن‌ها را وادار کرده تا عقده‌های خود را به جای جامعه بر سر افراد خانواده‌شان تخلیه کنند. در این صورت تعامل والیان و مسئولان حکومت با مردم به الگویی تبدیل خواهد شد که هر فرد در رفتار با دیگران از آن روش پیروی خواهد کرد و مرد در تعامل و برخورد نیک و عادلانه و براساس دوستی و برادری با همسر و فرزندانش آن را در پیش خواهد گرفت.

آیا ارزش‌های پست و کم‌ارزش مادی با روح اسلام سازگاری دارد؟

آیا اسلام جز برای این آمده است تا جایگاه مردم را از سقوط و پستی بالا برده و برایشان ارزش‌هایی حقیقی قرار دهد تا به وسیله‌ی آن به مرتبه‌ی والایی انسانیت دست یابند؟ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)

«بی‌تردید بزرگوارترین و ارزشمندترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست».

علاوه بر این از دیدگاه اسلام، ارزشمندترین فرد جامعه، پرهیزگارترین انسان است نه ثروتمندترین، قوی‌ترین یا بانفوذترین فرد. زمانی که ارزش‌های انسانی به این سطح برسد دیگر مجالی برای تحقیر زن به علت ضعفش نخواهد بود. بلکه معیار انسانیت همان خوش‌رفتاری و تعامل پسندیده‌ی مرد با زن خواهد بود که پیامبر ﷺ به صراحت، آن را به عنوان معیار انسانیت قرار داده است. ایشان در حدیثی می‌فرمایند:

«خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي».

«بهترینِ شما، کسی است که در تعامل با همسرش از دیگران بهتر باشد و من در برخورد با همسرانم، از همه‌ی شما بهترم».

آری! این حدیث پیامبرص درک عمیق آن‌حضرت نسبت به حقیقت شخصیت و روان انسان‌ها را نشان می‌دهد. زیرا هر انسانی که با افراد تحت سرپرستی‌اش بدرفتاری کند، در درونش عقدها و نگرانی‌هایی دارد که شأن او را از مقام انسانی پایین‌تر می‌آورد.

آیا سقوط به دنیای غرایز با روح اسلام سازگار است تا در نتیجه مسئول به وجودآمدن وضعیت کنونی باشد؟ اسلام چه زمانی به مردم اجازه داده است تا بدون تربیت و تهذیب اخلاقی زندگی کنند؟

آری! اسلام غریزه‌ی جنسی را آشکارا به رسمیت می‌شناسد. اما هرگز در پرتگاه غرایز آن را آزاد نگذاشته و به عنوان یک اصل قرار نداده است و هرگز نمی‌پذیرد که به طور مطلق بر مردم چیره شود تا مردم از دریچه‌ی آن به زندگی بنگرند. این که اسلام زن و مرد را ملزم به رفع نیاز جنسی یک‌دیگر می‌کند، به معنای سقوط انسان به گرداب غرایز نیست. بلکه هدف اسلام، دست‌یافتن مردم به نیازهای ضروری‌شان است تا این نیازها فکر و اندیشه‌شان را به خود مشغول نکند و در نتیجه به علت عدم ارضای آن از راه مشروع از به کاربردن نیرویشان در زمینه‌های برتر مانند کار، هنر یا عبادت بازنمانند و به سوی گناه و فساد کشانده نشوند. اما اسلام هرگز مردم را به حال خود رها نکرده تا در گرداب شهوت‌ها غرق شوند و بهره‌بردن از لذت‌ها آن‌ها را از زندگی والای انسانی دور کند. در نتیجه اندیشه‌ی مرد را به جهاد همیشگی در راه خدا و اندیشه‌ی زن را به جهاد و تلاش در زمینه‌ی تربیت فرزندان و اداره‌ی امور منزل مشغول کرده است تا هردو، اهدافی فراتر از شهوت‌ها و لذت‌ها داشته باشند.

آیا سوء تربیت با اهداف اسلام سازگاری دارد تا آن را عامل به وجودآمدن وضعیت کنونی زن شرقی بدانیم؟

هیچ‌کس نمی‌تواند درباره‌ی اسلام چنین ادعایی را مطرح کند، زیرا قرآن کریم و احادیث پیامبرص مملو از دعوت مردم به پاک‌کردن نفس و تربیت آن براساس خویشتن‌داری و التزام به عدالت، احترام به دیگران و دوست‌داشتن آن‌ها همانند دوست‌داشتن خویشتن است.

باید پرسید عادات و آداب و رسومی که نویسندگان امروزی گمان می‌کنند عامل عقب‌افتادگی، جمود، تنگ‌نظری و جهل زن و دادن قالب حیوانی بدان هستند، چیست؟

وجود عادات و آداب و رسومی که از کارکردن، تحصیل علم، تعامل پاک و حضور زن در جامعه جلوگیری نکند چه ایرادی دارد؟.[۱۸]

آری! این آداب و رسوم مانع بی‌بند و باری، بی‌حیایی، خواری و حضور زن در جامعه جهت ترویج فساد و فحشا می‌شود. آیا زن فقط با این روش‌ها به کرامتش دست می‌یابد و پیشرفت می‌کند؟

چه کسی می‌تواند ادعا کند تنها راه تکامل شخصیت زن و دست‌یافتن او به تجربه و خبرگی، رفتن به سوی پرتگاه‌های فتنه و سقوط است تا خود را در اختیار مرد جوانی قرار دهد و پس از این کار دریابد که آن جوان، آدم هرزه و فاسدی است که او را فقط برای لذت جنسی می‌خواهد و به شخصیتش به عنوان یک انسان و زن احترامی نمی‌گذارد. به همین دلیل به سوی جوان دیگری رو بیاورد؛ سرنوشتی که زنان و دختران باتجربه و متمدن غرب در آن به سر می‌برند؟!

چه کسی چنین ادعاهایی را مطرح می‌کند جز آنان که می‌خواهند فحشاء و فساد در جامعه انتشار یابد تا به خواسته‌های پستشان از ساده‌ترین راه دست یابند، بدون این که آداب و رسوم اجتماعی مانعی برای آن‌ها ایجاد کنند؟!

وظیفه‌ی نظام آموزشی چیست؟ آیا هدفی جز تربیت‌کردن افراد و دادن تجربه نظری درباره‌ی امور زندگی دارد؟!

هدفِ ازدواج چیست؟ آیا چیزی جز تجربه‌ای عملی و پاک برای رشد نفس و دادن تجارب ارزنده به خرد و عقل آدمی است؟

یک نویسنده‌ی مسیحی در مصر هر هفته مقالاتی را در هفته‌نامه‌ای منتشر می‌کرد و در آن به اسلام آشکارا و پنهانی نیش و کنایه می‌زد و از آن انتقاد می‌کرد. چیزی نمانده بود که با صراحت به زنان بگوید: آداب و رسوم کهن خود را کنار بگذارید و از خانه‌هایتان خارج شوید و با جرأت و جسارت با مردان اختلاط کنید و علی‌رغم بی‌نیازی مادی برای کارکردن به کارخانه‌ها و بازارها یورش برید تا آداب و رسومی را که شما را برای مادرشدن و تربیت فرزندان می‌خواهند، به مبارزه بطلبید!

این نویسده می‌گفت: زنان بدان علت در خیابان سر به زیر راه می‌روند که فاقد اعتماد به نفس هستند و بیم از مردان و جامعه سراسر وجودشان را فرا گرفته است. اما زمانی که تجربه کسب می‌کنند برای مبارزه‌طلبی سرشان را بالا می‌گیرند و با جرأت به مردان خیره می‌شوند.[۱۹]

۱۸- منظور ما آداب و رسوم حقیقی اسلام است نه اموری که بعدها عده‌ای آن را به اسلام نسبت داده‌اند که هیچ ارتباطی به اسلام ندارند. غالب نویسندگان و منتقدانی که به آداب و رسوم جامعه می‌تازند میان آن دو تفاوتی قائل نیستند. نگا: کتاب «نبرد سنت‌ها» از همین مؤلف.

۱۹- این نویسنده سلامۀ مو سی بود که در همه‌ی آثارش سعی بر آن دا شت به ا سلام نیش و کنایه بزند. او مانند نویسنده‌ی مسیحی دیگری به نام «جرجی زیدان» بود که هرکدام از آن‌ها از پیشتازان سپاهی بودند که امروزه در حمله به ا سلام شتاب گرفته ا ست! (جالب این که آثار نویسنده‌ی اخیر در ایران چاپ و منتشر شده و تحت عنوان (منابع تاریخی و داستانی) در دسترس همگان قرار دارد).

این در حالی‌ست که در تاریخ روایت شده است، ام المؤمنین عایشه که در صدر اسلام در امور سیاسی شرکت و سپاهی را رهبری کرده و در جنگ حضور یافته بود، با مردان از پشت پرده صحبت می‌کرد!

حیا و دیده از نامحرم فروداشتن، اخلاقی بود که فقط به زنان اختصاص نداشت. تاریخ هم‌چنین روایت می‌کند که پیامبرص از دوشیزدگان باحیاتر بود. آیا امکان دارد این امر به علت نداشتن اعتماد به نفس و عدم آگاهی از حقیقت رسالتش برای بشریت بوده باشد؟! (هرگز!).

چه زمانی نویسندگان سرگردان و پریشان دست از این یاوه‌سرایی‌ها برمی‌دارند؟!

بی‌تردید زن شرقی در وضعیت بدی به سر می‌برد. اما راهش برای بهبود وضعیت راهی نیست که زن غربی پیموده است. زیرا زن غربی شرایط و انحرافات خاص خودش را دارد.

راه ما برای اصلاح اشتباهات در زندگی زن و مرد، بازگشت به راه و نظام اسلام است. تنها راه نجات همه‌ی ما اعم از زن و مرد، پیر و جوان فقط شریعت اسلام و ایمان‌آوردن به این راه است که باید همه‌ی تلاش، فکر و احساسات‌مان را در راه آن به کار گیریم. در این صورت زمانی که به این رسالت آسمانی ایمان بیاوریم و برای عملی‌کردن آن‌چه بدان ایمان داریم تلاش کنیم نظام اسلام بر ما حکم‌فرما خواهد شد و همه چیز بدون ظلم و طغیان به جای خود بازخواهد گشت.

«و من الله توفیق»